

# چشم‌انداز رفاه اجتماعی در جهان امروز\*

گردآوری و ترجمه دکتر ناصر موفقیان

در این شماره:

- موتور واقعی اشتغال
- کار اجباری و قاچاق انسان‌ها
- اصلاحات بیمه‌های درمانی در فرانسه
- شاهکار جراحی مغز یا بیمه‌های سودگرایانه؟
- جاذبه نیرومند احساس مالکیت و نظام بازنشستگی
- اشتغال نامحدود یا جوان‌گرایی؟
- سالخورده‌گی یا «جوانی دوم»؟
- رؤیای تأمین اجتماعی واحد در اروپا

---

\* مآخذ مورد استفاده در این مقاله:

*Independent, Le monde, ILO, USA today, Associated Press, AFP, Network Social Security, CNN, Reuter, Gardian.*

## موتور واقعی اشتغال: مؤسسه‌های نوآور کوچک و متوسط

**چرا در اروپا نوآوری‌های صنعتی به پای آمریکا نمی‌رسد؟  
چرا غول‌هایی مانند مایکروسافت در اروپا به وجود نمی‌آید؟**

پرسش صریحی که اخیراً در «شورای اروپایی همکاری برای توسعه» مطرح شده به این نکته مهم، ولی نه چندان مرسوم، می‌پردازد که چرا در اروپای پیشرفته و صنعتی، آهنگ نوآوری‌های اساسی و دگرگون‌ساز در زمینه‌های علمی، فنی و اقتصادی قابل قیاس با ظهور و گسترش نوآوری‌های گوناگون در ایالات متحد آمریکا نیست.

به عنوان نمونه، می‌توان از بررسی ویژه‌ای یاد کرد که از سوی کمیته «ریشلیو» در پاریس به عمل آمده است. به موجب این بررسی، شش مؤسسه‌ای که پس از سال ۱۹۶۰ در ایالات متحد آمریکا به وجود آمده‌اند امروز در میان ۲۵ مؤسسه بسیار بزرگ آمریکا قرار دارند: مایکروسافت<sup>۱</sup>، سیسکو<sup>۲</sup>، دل<sup>۳</sup>، هوم دیپوت<sup>۴</sup>، اینتل<sup>۵</sup>، وال مارت<sup>۶</sup>. حال آنکه، در اروپا، تنها مؤسسه آلمانی «ساپ»<sup>۷</sup> سازنده نرم افزارهای کامپیوتری، در ظرف همین مدت جزو ۲۵ مؤسسه بسیار بزرگ اروپایی قرار گرفته است.

از سوی دیگر، براساس آخرین گزارش «سازمان برنامه» فرانسه، در مجموع کشورهای عضو «شورای اروپایی همکاری برای توسعه»<sup>۸</sup> این مؤسسه‌های جوان هستند که موتور اصلی توسعه اقتصادی را تشکیل می‌دهند و، بنابراین، سطح اشتغال را هم تعیین می‌کنند، نه مؤسسه‌های بسیار بزرگ.

ولی در کشورهای صنعتی پیشرفته‌ای مانند فرانسه، آلمان یا حتی انگلستان این مؤسسه‌های جوان آن‌طور که باید توسعه نمی‌یابند. دلایل این امر تا حدی مربوط می‌شود به ساختارهای تاریخی این کشورها، و تا حدی هم به ویژگی‌های مشترک کهنسال‌ترین کشورهای اروپایی، مانند آلمان و فرانسه. در هر حال، چنین به نظر می‌رسد که مجموع این علل و عوامل مانع توسعه شرکت‌های نوآور می‌شوند.

- 
- |              |          |         |               |          |
|--------------|----------|---------|---------------|----------|
| 1. Microsoft | 2. Cisco | 3. Dell | 4. Home Depot | 5. Intel |
| 6. Wal-Mart  | 7. SAP   | 8. OECD |               |          |

در بیشتر کشورهای اروپایی در سالهای اخیر تدابیر گوناگونی برای حل این گونه مشکلات اندیشیده شده و به مرحله اجرا در آمده است، ولی در عمل تمام آنها به نوعی تغییر ماهیت داده‌اند یا از هدف اصلی منحرف شده‌اند.

### سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کوچک و نوآور

از جمله این تدابیر بر باد رفته می‌توان از «اعتبارات مشترک برای نوآوری» یاد کرد. این طرح در اواخر دهه ۱۹۹۰ به مرحله اجرا درآمده و قرار بود که پس‌اندازهای خصوصی را برای سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کوچک و نوآور بسیج کند. ولی، به دلایل گوناگون (از جمله ترکیدن حساب اینترنت)، عملکرد این مؤسسه‌های کوچک بسیار ناچیز از آب درآمد، و مدیران سرمایه‌گذاری برای اجتناب از به خطر انداختن سرمایه‌ها، ترجیح داده‌اند که آنها را، نه در شرکت‌های نوبنیاد، بلکه در شرکت‌های با سابقه‌تر و بزرگ‌تری به کار بیندازند که آزمون خود را نیز پس داده باشند.

مشابه همین حرکت را در حوزه شرکت‌های بیمه هم مشاهده می‌کنیم. در فرانسه این شرکت‌ها در تاریخ هفتم سپتامبر ۲۰۰۴، در برابر نیکولا سارکوزی، وزیر اقتصاد فرانسه در آن زمان، متعهد شده بودند که تا سال ۲۰۰۷، بالغ بر ۲ درصد از کل موجودی‌های خود را به سرمایه‌گذاری در شرکت‌های نوآور اختصاص دهند اما تا تاریخ ژوئن ۲۰۰۵ سرمایه‌گذاری‌های تخصیص یافته به شرکت‌های مورد بحث به هیچ وجه افزایش نیافته و چنین به نظر می‌رسد که شرکت‌های بیمه بیشتر به شرکت‌های بزرگ‌تر و سنتی‌تر روی آورده‌اند، نه به شرکت‌های کوچک و متوسط ولی نوآور.

### کمیود منابع پولی

مسئله دیگر این است که نظام‌های مالی اروپایی نقدینگی لازم برای توسعه شرکت‌های نوآور کوچک یا متوسط را تأمین نمی‌کنند. علت هم آن است که بانکداران و سرمایه‌گذاران اروپایی از نوسانات بازارهای پولی می‌هراسند، و اغلب به خاطر دارند که حتی هنگامی هم که سرمایه‌گذاری معینی به طور دلخواه پیشرفته است، آنها به دشواری توانسته‌اند از مزایای آن استفاده کنند، زیرا اشخاص حقوقی یا حقیقی حاضر نشده‌اند که سهم آنها را با شرایط مناسبی بخرند.

برای رفع این مشکلات در پاریس بازار سهام (بورس) ویژه‌ای را به نام آلتزنکست<sup>۱</sup> ایجاد کرده‌اند (۱۷ ماه مه ۲۰۰۵) تا شاید تحرک و دادوستدهای بیشتری بر محور شرکت‌های نوآور کوچک و متوسط شکل بگیرد. ولی از آنجا که هیچ امتیازی برای تشویق سرمایه‌گذاران در این گونه مؤسسه‌ها پیش بینی نشده (مانند بازار سهام ویژه این گونه شرکت‌ها در لندن)<sup>۲</sup> بعید به نظر می‌رسد که تحرک خاصی در مؤسسه‌های مورد بحث پدید آید.

### نقش بازدارنده شرکت‌های بزرگ

واقعیت این است که در کشورهای اروپایی، گروه‌های صنعتی یا خدماتی بزرگ نه فقط کمکی برای توسعه شرکت‌های نوآور کوچک به عمل نمی‌آورند، بلکه در راه آنها سنگ هم می‌اندازند. در چنین حال و هوایی، شرکت‌های نوآور کوچک یا متوسط با تمام کوشش‌هایی که به عمل می‌آورند قادر نیستند اعتماد شرکت‌های بزرگ را جلب کنند.

به دلیل همین فضای اقتصادی و مالی نامناسب است که بسیاری از شرکت‌های نوآور فقط هنگامی می‌توانند به نخستین قراردادهای خود در داخل کشور دست یابند که قبلاً در آن سوی آب‌ها، در امریکا یا حتی در آسیا، موفقیت‌هایی کسب کرده باشند.

برخلاف اروپا، در امریکا قانونی وجود دارد به نام «قانون شرکت‌های کوچک»<sup>۳</sup> که سازمان‌های عمومی را وادار می‌سازد حداقل ۲۳ درصد از خریدهای خود را به شرکت‌های کوچک و متوسط سفارش دهند. این طرز کار همچون لکه روغن در میان شرکت‌های بزرگ بخش خصوصی هم‌گسترش یافته است.

از سوی دیگر، یارانه‌های عمومی نیز در اغلب کشورهای اروپایی روی گروه‌های صنعتی یا خدماتی بزرگ تمرکز یافته است، و حتی گفته می‌شود که دستگاه‌های مسئول توسعه نوآوری‌های تکنولوژیک، مانند «آژانس نوآوری صنعتی» در فرانسه، تحت تأثیر بعضی از بخش‌های تولیدی، به تشدید این پدیده کمک می‌کنند.

### شرکت‌های نوآور در نهادهای دولتی نماینده‌ای ندارند

بر اساس بررسی ویژه‌ای که در روزنامه «لوموند» فرانسه به چاپ رسیده است (۱۲ مه ۲۰۰۵)،

1. Alternext

2. Altenative Investment Market

3. Small Business Act

وزیر مسئول شرکت‌های تولیدی کوچک و متوسط در فرانسه از مسائل خاص شرکت‌های نوآور کوچک بی‌خبر است، و این بی‌خبری یا بی‌توجهی در کنفدراسیون عمومی صنایع کوچک و متوسط که سازمانی صنفی است نیز به چشم می‌خورد. در نتیجه، تصمیم‌گیری‌هایی که اینجا و آنجا به عمل می‌آید اغلب ارتباطی با واقعیت امر ندارند.

### آموزش عالی هم روش‌های متعارف را ترجیح می‌دهد

در سطح آموزش عالی نیز در بیشتر کشورهای بزرگ اروپایی، تقسیم و تقطیع رشته‌های تحصیلی یا تعلیمات فنی و حرفه‌ای در عمل به زیان خلاقیت و نوآوری تمام می‌شود، حال آنکه نوآوری و آفرینش‌های فنی و صنعتی اغلب ناشی از تماس‌ها و برخوردهایی است که میان متخصصان رشته‌های بسیار متفاوت رخ می‌دهد.

پنج دلیل عمده‌ای که پیش از این به آنها اشاره کردیم، در جریان فعالیت‌های جاری یکدیگر را تقویت می‌کنند: بدین ترتیب که تدابیر تشویقی بی‌اثر می‌مانند یا به انحراف کشیده می‌شوند، چون سرمایه‌گذاران از هر گونه نوآوری می‌هراسند. سرمایه‌گذاران بیم دارند زیرا رشد و توسعه مؤسسه‌های تولیدی کوچک و متوسط تضمین نشده است. خاصه آنکه گروه‌های بزرگ صنعتی یا خدماتی تحرک و شکوفایی شرکت‌های کوچک را مانع می‌شوند. در این حال امیدی به تغییر این وضع و حال به چشم نمی‌خورد، زیرا نهادهای دولتی مسئول، مؤسسه‌های تولیدی و فنی کوچک و متوسط را در زاویه دید خود قرار نداده‌اند، و، این دور تسلسل همچنان ادامه می‌یابد. □

در حاشیه نود و سومین همایش سالانه «سازمان بین‌المللی کار»

### کار اجباری و قاچاق انسان‌ها: لکه‌های ننگ بر دامن بشریت

بیش از ۳۰۰۰ تن از مسئولان دولتی دولت و نمایندگان کارفرمایان و کارگران سرتاسر جهان در تاریخ پنجشنبه ۱۶ ژوئن ۲۰۰۵، پس از جر و بحث‌های فراوان در مورد ضرورت قوری از بین بردن کار اجباری کودکان، ایجاد امکانات اشتغال برای جوانان، بهبود بخشیدن به شرایط ایمنی و بهداشت کار و مبارزه جدی با عاملی که مدیر کل دفتر بین‌المللی کار، خوآن سوموایا، آن را

«بحران جهانی اشتغال» می‌نامد، به نود و سومین همایش سالانه خود در سازمان بین‌المللی کار در ژنو (سوئیس) پایان دادند.

مدیرکل دفتر بین‌المللی کار در سخنرانی پایانی خود هشدار داد: «در برابر بحران جهانی اشتغال که با چند تریلیون دلار در زمینه رشد تولید ناخالص داخلی و فقط اندک شماری از امکانات جدید اشتغال، ارتباط می‌یابد. ما به عنوان جامعه جهانی به حداکثر ممکن آراء و عقاید و پیشنهادها مناسب و کارآمد برای تشخیص و تعیین راه دور و درازی که در پیش داریم نیاز مبرمی احساس می‌کنیم. این همایش فرصت مناسبی بود که به عنوان نمایندگان جامعه جهانی تلاش‌های فکری و تجربی خود را تا سطح چالش‌های موجود در زمینه ایجاد اشتغال اعتلا بخشیم و، در نهایت امر، همایش کنونی را به آزمایشگاه غنی و نیرومندی برای تبدیل «کار آبرومندان» به نوعی هدف جهانی مبدل سازیم.»

همایش سالانه سازمان بین‌المللی کار مرکب بود از بیش از ۳۰۰۰ نماینده از سرتاسر جهان، از جمله سران کشورها، وزیران کار و رفاه عمومی، و مدیران سازمان‌های کارفرمایی و کارگری ۱۷۸ کشور عضو سازمان بین‌المللی کار. هر کشور عضو حق دارد چهار نماینده به این همایش بفرستد: دو نماینده از سوی دولت، یک نماینده از سوی سازمان‌های کارفرمایی و یک نماینده از سوی سازمان‌های کارگری. هر یک از این نمایندگان حق دارند سخنرانی کنند و به طور مستقل رأی دهند.

نقش مجمع عمومی سازمان بین‌المللی کار عبارت است از تصویب و تجدیدنظر در استانداردهای بین‌المللی کار و انتخاب اعضای هیئت مدیره دفتر بین‌المللی کار. از سال ۱۹۱۹ تاکنون، این همایش به عنوان مهم‌ترین مجمع جهانی در زمینه مسائل اجتماعی مرتبط با کار فعالیت داشته است.

همایش سالانه ۱۷۸ کشور عضو سازمان بین‌المللی کار، علاوه بر مسائل کلی یاد شده، مباحث دیگری را هم مورد بررسی و تصمیم‌گیری‌های لازم قرار داد، از جمله:

- وضع جاری کارگران در سرزمین‌های اشغالی فلسطین؛
  - چگونگی استانداردهای کار در کلمبیا (امریکای جنوبی) و دیگر کشورها؛
  - وضع جاری تلاش‌های به عمل آمده برای متوقف ساختن کار اجباری در کشور میانمار.
- نمایندگان حاضر در همایش وضع جاری ساعات کار و همچنین چگونگی همسازی و

موازنه لازم را بین نیاز به قابلیت انعطاف، از یک سو و حمایت از ایمنی و بهداشت و زندگی خانوادگی کارگران، از سوی دیگر، مورد بررسی و تصمیم‌گیری قرار دادند.

به سبب فراهم نبودن حداقل آرای لازم برای تصویب مقاوله‌نامه مربوط به کار در بخش ماهیگیری، همایش به هیئت مدیره دفتر بین‌المللی کار ابلاغ کرد که این موضوع را در دستور کار همایش سال ۲۰۰۷ قرار دهد و گزارشی را که به همین مناسبت به مجمع عمومی همایش ارائه داده بود برای بررسی‌های بیشتر مورد استفاده قرار دهد.

دو نفر از سخنرانان میهمان، پیام‌هایی در مورد ضرورت طرح مجدد مسائل ناشی از جهانروایی و کار آبرومندانه به همایش عرضه کردند:

عبدالعزیز بوتفلیقه، رئیس جمهوری خلق الجزایر و رئیس کنونی «اتحادیه عرب»، ضرورت طرح ابعاد اجتماعی تازه‌ای برای جهانروایی مندرج در قطعنامه همایش سران در هزاره سال ۲۰۰۰ را مطرح ساخت و اولوسگون اوباسانجو، رئیس جمهور نیجریه و رئیس کنونی «اتحادیه افریقایی» نیز از همتایان خود در زمینه توسعه افریقا درخواست کرد که با تمام قوا به همدیگر به پیوندند تا موضوع «کار آبرومندانه» را که در دستور کار سازمان بین‌المللی کار قرار گرفته است به صورت یک هدف جهانی در آورند.

ریاست این همایش را آقای بسیم خلیل السالم، وزیر کار کشور اردن هاشمی بر عهده داشت. و آقای آندرو جی. فیلی (نماینده کارفرمایان کانادا) و خانم هیلدا آندرسون (نماینده کارگران مکزیکی)، و آقای گالو کریوگزامبرانو، وزیر کار و اشتغال اکوادور (نماینده دولت) به عنوان نایب رئیسان همایش انتخاب شدند.

نود و سومین همایش عمومی سازمان بین‌المللی کار در پایان کار خود برنامه عملیاتی و بودجه‌ای به میزان ۵۹۴/۳۱ میلیون دلار را برای دوره دو ساله ۷-۲۰۰۶ به تصویب رساند. این بودجه دو ساله، رشد واقعی آرامی در حد ۱/۱ درصد را برای سرمایه‌گذاری‌های نهادین و دیگر نیازهای فوق‌العاده در بر می‌گیرد.

این برنامه جدید و بودجه مترتب بر آن بر محور کار آبرومندانه به عنوان هدفی جهانی و عملیات اجرایی لازم برای تحقق آن در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی استوار شده است. این برنامه در حقیقت تحکیم‌بخش و محقق‌کننده چهار هدف استراتژیک سازمان بین‌المللی کار است:

۱. پیشبرد استانداردها و اصول و حقوق اساسی مرتبط با کار؛
  ۲. ایجاد فرصت‌های بیشتر برای زنان و مردان در مورد دستیابی به اشتغال و درآمد آبرومندانه؛
  ۳. ایجاد امکانات بیشتر برای توسعه و گسترش پوشش‌های حمایتی در مؤسسات تولیدی و دیگر دستگاه‌های مربوط؛
  ۴. و تحکیم گفتگوهای سه جانبه و همکاری‌های اجتماعی بین کارفرمایان و کارگران و دولت‌ها. در برنامه جدید، ابتکارهای تازه‌ای نیز برای دستیابی جوانان به کار آبرومندانه، ایجاد مسئولیت‌های اجتماعی برای اصناف و مؤسسات تولیدی، و استفاده مؤثر از مناطق صادراتی و اقتصادهای غیررسمی گنجانده شده است.
- در همین همایش نمایندگان جدید دولت‌ها، کارفرمایان و کارگران در هیئت مدیره دفتر بین‌المللی کار نیز انتخاب شدند.

همایش، چهارمین «روز جهانی مبارزه با کار کودکان» را نیز برگزار کرد و قطعنامه‌ای را برای ممنوعیت کار کودکان و نوجوانان در یکی از خطرناک‌ترین حوزه‌های اشتغال - یعنی معادن و سنگ‌تراشی‌های کوچک - به تصویب رساند. هدف این قطعنامه عبارت است از آزاد ساختن بیش از یک میلیون کودک و نوجوان ۵ تا ۱۷ ساله که در حال حاضر در خطرناک‌ترین شرایط ممکن در معادن و سنگ‌تراشی‌های سرتاسر دنیا به کار مشغول‌اند.

### موضوع‌های دیگر

نمایندگان بیش از ۱۰۰ کشور حاضر در همایش، به مناسبت سطوح بسیار بالای بیکاری جوانان، به بررسی راه‌هایی پرداختند که به ایجاد فرصت‌های گسترده برای کار آبرومندانه جوانان بیانجامد و پیشنهادهایی نیز برای واداشتن جامعه جهانی به ایجاد کار برای جوانان مطرح ساختند.

کمیتة ویژه اشتغال جوانان در همایش در گزارش نهایی خود به این نتیجه‌گیری می‌رسد که برنامه عملیاتی سازمان بین‌المللی کار برای پیشبرد اشتغال جوانان باید کاملاً عملی باشد و بر پایه اطلاع‌رسانی، تشویق و ترغیب و اعتلای حقوق جوانان در چهارچوب استانداردهای بین‌المللی کار و همیاری‌های فنی استوار شود.

نمایندگان کشورهای عضو به اتفاق آراء پذیرفتند که امکانات اشتغال آبرومندانه برای



جوانان باید با سرعت و دامنه بیشتری افزایش یابد. با تأکید ویژه بر کشورهای در حال توسعه که بیش از ۸۵ درصد جوانان جهان را در خود جای داده‌اند. کمیته جوانان در ضمن سازمان بین‌المللی کار را ترغیب کرد که به نقش هدایت‌گرانه خود در «شبکه اشتغال جوانان» تحت نظر دبیر کل سازمان ملل متحد ادامه داده و این شبکه را به دیگر کشورها اعم از پیشرفته و غیر پیشرفته، گسترش دهد.

کمیته «ایمنی و بهداشت کار» نیز چارچوب مشخصی را برای پیشبرد شرایط ایمنی و بهداشت کار مورد بررسی و تصویب قرار داد. نمایندگان حاضر در جلسه به اتفاق آراء پذیرفتند که ابزارهای قانونی لازم برای اجرای چارچوب یادشده باید به صورت یک مقاوله‌نامه بین‌المللی و یک توصیه‌نامه تکمیلی تدوین شود.

همچنین کمیته «کاربرد استانداردها» موضوع‌های گوناگونی را مورد بحث و بررسی قرار داد: به عنوان بخشی از تلاش‌های سازمان بین‌المللی کار برای پایان دادن به کار اجباری در کشور میانمار، کمیته کاربرد استانداردها نشست ویژه‌ای را در مورد اجرای مفاد «مقاوله‌نامه ناظر بر کار اجباری، ۱۹۳۰» در میانمار و همچنین تدابیر اتخاذ شده در متن ماده ۳۳ اساسنامه سازمان بین‌المللی کار برگزار کرد. این ششمین باری بود که یک چنین نشست ویژه‌ای برگزار می‌شد.

با توجه به این که در کشور میانمار کاهش محسوسی در رواج کار اجباری رخ نداده بود و بدترین اشکال کار اجباری در این کشور همچنان ادامه دارد، کمیته نگرانی شدید خود را از تصمیم دولت میانمار برای پیگرد و مجازات کسانی که متهم به ابراز «شکایت‌های کاذب» از بابت کار اجباری هستند و همچنین از بابت تهدید و شکنجه شاکیان چنین مواردی اعلام داشت. دیگر موارد مهمی که در کمیته به بحث گذاشته شد عبارت بودند از ضرورت قطعنامه‌ای برای تصمیم‌گیری سریع و جدی در مورد گسترش و ادامه کار اجباری در میانمار، و همچنین برای تضمین آزادی رفت و آمد مأموران رابط سازمان بین‌المللی کار به میانمار و صدور ویزاهای لازم برای تحکیم حضور نمایندگان سازمان بین‌المللی کار در این کشور.

از آنجا که سیاست «صبر و انتظار» که از سال ۲۰۰۱ به این طرف از سوی بیشتر کشورهای عضو سازمان بین‌المللی کار در مورد میانمار اعمال شده دیگر قابل ادامه نیست، کمیته، اعضای سه‌جانبه سازمان بین‌المللی کار را ملزم ساخته است که هر چه زودتر تجدید نظرهای اساسی در روابط خود با کشور میانمار به عمل آورند. بویژه دفتر بین‌المللی کار. پس از این نشست، هیئت

مدیره باید بر حسب اقدامات مشخصی که در میانمار به عمل آمده، تصمیم‌های لازم را در مورد این کشور اتخاذ و اقدامات لازم را نیز به عمل آورد.

«کمیته کاربرد استانداردها» نتیجه‌گیری‌های خود در مورد کشور میانمار را، بویژه در مورد خودداری مداوم این کشور از اجرای مقاله‌نامه شماره ۲۹، در بند ویژه‌ای گنجانده است. علاوه بر این، کمیته نامبرده نتیجه‌گیری کرده است که چون ادامه کار اجباری در میانمار را نمی‌توان از فقدان مطلق آزادی‌های صنفی و سازمان‌های حرفه‌ای تفکیک کرد، وظایف نماینده رابط سازمان بین‌المللی کار در میانمار باید کمک به دولت آن کشور در اجرای کامل تعهداتش نسبت به مفاد مقاله‌نامه شماره ۸۷ را نیز در برگیرد.

در مورد آزادی تشکیل اتحادیه‌های صنفی و حرفه‌ای در روسیه سفید (بلاروس)، «کمیته کاربرد استانداردها» اعلام داشت که هیچ‌گونه اقدام مملوس و مشخص از جانب دولت این کشور در مورد اجرای توصیه‌های ارائه شده از سوی «کمیسیون تحقیق» سازمان بین‌المللی کار به عمل نیامده است.

از آنجا که آگاهی‌های مشخصی از جزئیات طرح پیشنهادی دولت روسیه سفید در مورد تشکیل سازمان‌های کارگری و کارفرمایی در دست نیست، کمیته پیشنهاد کرد که هر چه زودتر هیئتی از سوی سازمان بین‌المللی کار به روسیه سفید اعزام شود تا به دولت این کشور یاری دهد و، در ضمن، ارزیابی روشنی از اقدامات آن کشور در مورد اجرای توصیه‌های «کمیسیون تحقیق» به عمل آورد.

علاوه بر این نشست ویژه، کمیته ۲۵ مورد دیگر از طرز کار دولت‌های عضو را در زمینه‌هایی همچون کار اجباری، آزادی تشکل‌های صنفی، تبعیض، کار کودکان، سیاست‌های اشتغال، بازرسی کار و دستمزدها مورد بررسی قرار داد.

بررسی عمومی مورد بحث همایش امسال مربوط به ساعات کار بود. کمیته به این نتیجه‌گیری رسید که استانداردهای بین‌المللی کار در زمینه محدود کردن ساعات کار هنوز هم برای مشارکت در رقابت منصفانه بین کشورهای سهیم در فرایند جهانروایی لازم به نظر می‌رسند، ولی این نکته هم کاملاً روشن است که مقاله‌نامه‌های شماره ۱ و ۳۰ سازمان بین‌المللی کار چنان که باید و شاید واقعیت‌های امروزی مسائل همچون تنظیم ساعات کار را

منعکس نمی‌سازند و بسیاری از کشورها استانداردهای توصیه شده از سوی آنها را زیاده از حد سخت و انعطاف‌ناپذیر می‌دانند.

نمایندگان حاضر در نشست ضرورت ایجاد نوعی تعادل بین انعطاف‌پذیری، از یک سو، و حمایت از ایمنی و بهداشت و زندگی خانوادگی کارگران، از سوی دیگر، را مورد تأکید قرار دادند. مذاکرات دیگری نیز در مورد اهمیت نقش چارچوب‌های مقرراتی، مذاکرات جمعی و گفت و شنوده‌های اجتماعی در این زمینه به عمل آمد. سازمان بین‌المللی کار خلاصه مذاکرات این نشست را به صورت سند رسمی به هیئت مدیره خود تسلیم خواهد کرد و تصمیم‌گیری در مورد پیگیری‌های لازم را بر عهده نمایندگان سه جانبه کشورهای عضو خواهد گذاشت.

در جریان نشست ویژه مجمع عمومی همایش، نمایندگان کشورهای عضو مذاکرات ژرفی را در مورد وضع و حال بیش از ۱۲ میلیون نفر از مردم جهان که اسیر کار اجباری هستند، و از جمله ۲/۴ میلیون نفر آنها که قربانی قاچاق انسان‌ها نیز محسوب می‌شوند، به عمل آورند. نمایندگان، کار اجباری را، به عنوان نقض صریح کرامت انسانی، به شدت محکوم و پشتیبانی خود را از فراخوان مدیر کل دفتر بین‌المللی کار برای ایجاد نوعی اتحاد جهانی بر ضد این مسئله انسانی اعلام داشتند.

مذاکرات این همایش براساس «گزارش جهانی»<sup>۱</sup> استوار بود که به مناسبت «بیانیه سازمان بین‌المللی کار در مورد اصول و حقوق اساسی کار»<sup>۲</sup> تدوین شده بود (مصوب ۱۹۹۸). در این بیانیه آمده است که چنانچه قرار باشد کار اجباری از صحنه جهانی محو شود، ریشه‌ای‌ترین اقدامات لازم عبارت خواهند بود از تحکیم قوانین موجود، فعالیت‌های گسترده برای آگاه ساختن مردم، ظرفیت‌سازی برای دولت‌ها و سازمان‌های اجتماعی، اعاده حیثیت قربانیان کار اجباری، اتحادیه‌های محلی و جهانی و برنامه‌های همکاری فنی جدی و پایدار.

## یک فاجعه انسانی از زبان آمار و ارقام

در پایان این گزارش دردناک، عرضه یک رشته آمار و ارقام رسمی از فاجعه‌ای که در تمام کشورهای جهان امروز در جریان است، تصویر روشن‌تری از مسئله را به دست می‌دهد - با این

1. Global Report

2. ILO Declaration on Fundamental Principles and Rights at Work.

تفاهم که این آمار با آنکه به طور رسمی از سوی «سازمان بین‌المللی کار» (و البته به سازمان ملل متحد) منتشر شده است، بی‌گمان به دلیل پنهانکاری‌های گوناگون، روشن‌گر تمام قضیه نیست و تنها تصویر سطحی و غیر دقیق از واقعیت را نشان می‌دهد:

به موجب آماری که در خرداد ماه ۱۳۸۴ منتشر شده است، دست کم ۱۰ میلیون کودک در سرتاسر جهان اسیر کارهای خانگی هستند. کودکانی که با شرایط بهداشتی خطرناک، بد رفتاری و خشونت‌های گوناگون سر و کار دارند.

این ۱۰ میلیون کودک که شب و روز دور از خانه و خانواده خود به سر می‌برند بدون استثناء مورد بی‌رحمانه‌ترین بهره‌کشی‌ها قرار می‌گیرند. بیشتر آنها در سنین پایین از کاشانه و خانواده خود جدا شده و در خانه بیگانگان به کارهای سخت گماشته شده‌اند. رفتار اربابان این کودکان در حد رفتاری است که نسبت به اشیای متعلق به خودشان دارند. ساعات کار این کودکان بسیار طولانی و بی‌حساب و کتاب است، و در ازای این کار بیرحمانه مزد ناچیزی به آنها پرداخت می‌شود و در بسیاری از موارد اساساً چیزی به آنها داده نمی‌شود.

به موجب گزارش رسمی سازمان بین‌المللی کار، حداقل ۷۰۰,۰۰۰ کودک فقط در جاکارتا (اندونزی) به کار مشغول‌اند. در افریقای جنوبی بیش از ۲ میلیون کودک به این مصیبت دچار شده‌اند. در برزیل، این رقم به ۵۵۹,۰۰۰ نفر؛ در هائیتی به ۲۵۰,۰۰۰ نفر؛ در کنیا به ۲۰۰,۰۰۰ نفر و در پاکستان به ۲۶۴,۰۰۰ نفر می‌رسد.

در میان این کودکان اسیر، دختران در معرض خطرهای بیشتری قرار دارند. براساس گزارش‌های رسمی شمار دختران در کارهای خانگی بسیار بیشتر از دیگر بخش‌های فعالیت است. در برزیل، کاستاریکا و گواتمالا، بیش از ۹۰ درصد کودکانی که در خانه‌ها کار می‌کنند دختر هستند.

به گفته دکتر جیون کانه، سامانده گزارش یاد شده، «این کودکان نه فقط در معرض بهره‌کشی‌های غیرانسانی، بلکه در معرض خشونت‌ها و سوء استفاده‌های گوناگون هم قرار دارند. علل عمده این پدیده عبارت‌اند از فقر خانگی، نا آگاهی از خطرهای ناشی از خدمات خانگی و شمار فزاینده کودکان یتیم والدین مبتلا به بیماری ایدز.

آیا وقت آن نرسیده است که دولت‌ها، کارفرمایان، کارگران، و جامعه مدنی کشورهای مختلف جهان مبارزه با این نوع کار ناپیدای کودکان را به طور جدی شروع کنند و درهای این زندان‌های هولناک را برای آزادسازی کودکان اسیر بگشایند؟

## اصلاحات بیمه‌های درمانی در فرانسه

### جیره‌بندی خدمات درمانی یا تأکید بر پیشگیری و بهداشت همگانی؟

«شورای قانون اساسی فرانسه» روز پنجشنبه ۱۲ اوت ۲۰۰۵ مجموع اقدامات پیشنهاد شده در قانون جدید بیمه‌های درمانی را که از سوی وزیر بهداشت و درمان تهیه شده بود و در تاریخ ۳۰ ژوئیه از سوی نمایندگان پارلمان به طور قطعی به تصویب رسیده بود، تنها با دو نکته کوچک «تفسیری» به رسمیت شناخت.

اهمیت این رأی قاطع بیشتر از آن بابت است که پس از تصویب این قانون در پارلمان، بیش از ۶۰ نماینده عضو حزب سوسیالیست با اعلام این که دست کم ۱۱ ماده از این قانون جدید مغایر با قانون اساسی است، آن را برای تجدید نظر به «شورای قانون اساسی» که بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در مورد قوانین و مقررات دولتی است ارسال داشتند.

با این حال، شورای قانون اساسی، پس از یک بررسی ۲۷ روزه، به صراحت اعلام داشت که ایرادهای نمایندگان سوسیالیست پارلمان به هیچ وجه وارد نیست و ۱۱ ماده مورد اعتراض آنان مبانی با قانون اساسی ندارد.

بنابراین، براساس داورى کارشناسان «شورای قانون اساسی» فرانسه، اقداماتی که در قانون جدید بیمه‌های درمانی آن کشور پیش بینی شده است نه فقط مغایرتی با قانون اساسی ندارد بلکه، برعکس، «پاسخگوی آن بخش از مفاد قانون اساسی است که به حمایت از تندرستی و بهداشت شهروندان (از طریق هماهنگی بهتر مراقبت‌های درمانی) و همچنین به موازنه مالی نظام ملی بیمه‌های درمانی (از طریق ایجاد احساس مسئولیت بیشتر نزد هر یک از افرادی که تحت پوشش این نظام قرار دارند) ارتباط می‌یابد». از دیدگاه «شورای قانون اساسی» این نکته هم حائز اهمیت است که تدابیر قانونی جدید از ضمانت‌های لازم در مورد «رازداری پزشکی و دستیابی به امکانات درمانی» نیز برخوردار است.

از جمله تدابیر تازه‌ای که به موجب این قانون در نظام بیمه‌های درمانی فرانسه به کار گرفته خواهد شد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ضرورت قانونی ایجاد یک پرونده پزشکی شخصی برای هر یک از افراد تحت پوشش بیمه‌های درمانی؛

● ضرورت انتخاب یک «پزشک معالج» معین که در هر حال باید نخستین مرجع تشخیص بیماری شخص مراجعه کننده باشد. از این نظر، شخص بیمار مجاز نخواهد بود که ابتدا به ساکن به پزشک متخصص مورد انتخاب خود مراجعه کند. در واقع، «پزشک معالج» ویژه شخص بیمار است که پس از معاینه‌های لازم تشخیص خواهد داد که بیمار به پزشک متخصص احتیاج دارد یا نه. و، در صورت لزوم، پزشک متخصص مورد مراجعه بیمار را هم باید «پزشک معالج» ویژه شخص بیمار معرفی کند؛

● فرد بیمار ملزم خواهد بود که مبلغ مقطوع و معینی را که قانون تعیین خواهد کرد، در حوزه مشارکت شخصی خود به عنوان حق الزحمه پزشکان معالج خویش بپردازد. با تمام این اوصاف، «شورای قانون اساسی» دو ایراد جزئی هم به قانون یاد شده وارد آورده است که بیشتر جنبه «تفسیر» دارد. یکی از این ایرادهای تفسیری عبارت است از لزوم تأکید صریح‌تر بر این نکته که چنانچه شخص بیمار از ارائه پرونده پزشکی خود سرباز بزند، سطح بازپرداخت هزینه‌های درمانی بیمار از سوی بیمه کاهش خواهد یافت (ماده ۲۰). ایراد دوم «شورای قانون اساسی» ارتباط می‌یابد به پیامدهای ناشی از مراجعه شخص بیمار به پزشک متخصصی که از سوی «پزشک معالج» او معرفی نشده باشد (ماده ۷). حاصل این سرپیچی هم عبارت خواهد بود از محروم شدن بیمار از تخفیف معینی که به هنگام خرید داروهای تجویز شده به او تعلق می‌گیرد. از سوی دیگر، در صورتی که حق الزحمه پزشک متخصصی که از سوی «پزشک معالج» معرفی نشده باشد از حد معینی بیشتر باشد (ماده ۸)، این موضوع «نباید آسیبی به مفهوم بند ۱۱ مقدمه قانون اساسی ۱۹۴۶ کشور وارد سازد - مفهومی که به موجب آن دولت تضمین کننده حق برخورداری از حمایت‌های درمانی برای همه افراد کشور است، به ویژه کودکان، مادران و کارگران سالمند». و، شورای قانون اساسی ملزم است که بر این امر نظارت داشته باشد.

بدین ترتیب، از دیدگاه شورای قانون اساسی، قانون جدید بیمه‌های درمانی در فرانسه برخلاف آنچه مخالفان سوسیالیست آن در پارلمان می‌گویند، یک «نظام دو سرعتی» نیست که یک «سرعت» آن مخصوص افراد مرفه‌تر باشد و «سرعت» دیگر مخصوص مراجعان و بیماران کمتر مرفه.

## طرح گروه اقلیت پارلمان برای اصلاح بیمه‌های درمانی

با این حال، گروه نمایندگان حزب سوسیالیست فرانسه در پارلمان، علاوه بر ایرادهای شکلی و محتوایی خود نسبت به قانون جدید بیمه‌های درمانی، سرعت عمل به خرج داده و طرح ویژه خود را برای اصلاح نظام بهداشت و درمان کشور به موازات لایحه قانونی دولت مطرح ساخته بود. از جمله ویژگی‌های این طرح می‌توان به چند مورد خاص اشاره کرد: (۱) افزایش مشارکت بنگاه‌ها و مؤسسات تولیدی و خدماتی در پرداخت حق بیمه کارکنان و کارگران تحت پوشش؛ (۲) تخصیص دادن تمام مالیات‌هایی که دولت از نوبت‌های الکلی و سیگار و توتون دریافت می‌دارد به بودجه بیمه‌های درمانی؛ و (۳) قائل شدن اهمیت بیشتر برای نقش پزشک معالج.

طرح پیشنهادی حزب سوسیالیست که به وسیله گروهی از پزشکان و کارشناسان دیگر تهیه شده بود در حقیقت حمله شدیدی بود بر ضد سیاست‌های درمانی دولت که، به گفته مخالفان، «نظام بیمه‌های درمانی کشور را به بن‌بست می‌کشاند». در میان اصول اساسی مورد استفاده در طرح پیشنهادی گروه نمایندگان سوسیالیست، موارد زیر به طرز برجسته‌ای جلب نظر می‌کرد:

- کاهش برنامه ریزی شده هزینه‌های دارویی بیماران؛
- گسترش و تقویت اقدامات پیشگیرانه در زمینه بهداشت و درمان؛
- روشن ساختن مسئولیت‌های سازمان‌ها و واحدهای اداری و مالی دست اندرکار بیمه‌های درمانی؛
- و تعریف دقیق حوزه‌های معینی از مسئولیت‌های درمانی که منحصرأ برعهده دولت خواهد بود.

در ضمن، طرح پیشنهادی مورد بحث بر این موضوع هم تأکید می‌ورزید که دولت باید به جای طرح‌های اصلاحی گوناگون و ناهماهنگ «برنامه جامعی برای نظام درمانی کشور» ارائه دهد که در آن مسائل عمده‌ای همچون «سازماندهی مراقبت‌های درمانی» و «اعتلای جدی کیفیت مراقبت‌های درمانی» در اولویت مطلق قرار گیرد.

در طرح گروه اقلیت پارلمان، چند هدف اساسی و حائز اولویت برای هرگونه اصلاحات در نظام مراقبت‌های درمانی در نظر گرفته شده بود، و از جمله «دستیابی همه مراجعان و بیماران به مراقبت‌های درمانی با کیفیت عالی؛ پرداخت یا بازپرداخت هزینه‌های درمانی مراجعان و بیماران در بالاترین سطح ممکن و تأمین اعتبارات دائمی و کافی برای نظام مراقبت‌های

- درمانی.» در همین طرح آمده بود که، «بهداشت و تندرستی تمام افراد کشور، باید همچون آموزش و پرورش، مهم‌ترین اولویت را در فعالیت‌های دولتی داشته باشند. بدین ترتیب، حزب سوسیالیست فرانسه سه اصل اساسی سیاست‌های اجتماعی خود را در طرح پیشنهادی گنجانده بود:
۱. «اصل برابری»، که در قالب «دستیابی زود هنگام به مراقبت‌های درمانی» و حذف کامل «تفکیک خطرهای حیاتی از خطرهای غیر حیاتی» بیان شده است؛
  ۲. «اصل کیفیت»، که در قالب حذف کامل «جیره‌بندی خدمات درمانی» و حذف «محافظه کاری‌های رایج در زمینه ساختارهای درمانی و رفتارهای مترتب بر آنها»، شکل گرفته بود؛
  ۳. و «اصل آزادی انتخاب» برای بیماران به هنگام مراجعه به دستگاه‌های مسئول مراقبت‌های درمانی.

در مورد «تأمین اعتبارات کافی و پایدار برای نظام مراقبت‌های درمانی» گروه سوسیالیست‌ها در پارلمان بر این اعتقاد است که مشارکت مؤسسات و بنگاه‌های مشمول طرح بیمه‌های درمانی جدید باید به تدریج تغییر یابد و به جای محاسبه سهم مؤسسات براساس دستمزدها، «ارزش افزوده» هر مؤسسه مبنای محاسبه حق بیمه پرداختی از سوی مؤسسه قرار گیرد. در این زمینه، جوهره پیشنهاد سوسیالیست‌ها این است که در مرحله نخست، مشارکت اجتماعی مؤسسه از محل منافع کسب شده دو برابر شود - اقدامی که در صورت تحقق، بنابر تخمین کارشناسان ۱/۵ تا ۱/۶ میلیارد یورو به دست خواهد داد - که تمام آن را باید به بیمه‌های درمانی اختصاص داد. چنانچه نتایج حاصل از دیگر پیشنهادات گروه اقلیت پارلمان - یعنی تخصیص مالیات‌های دریافت شده از دخانیات و نوشابه‌های الکلی به تأمین اجتماعی - را هم به مبلغ فوق بیفزاییم، در مجموع سالانه بالغ بر ۱۷ میلیارد یورو به صندوق بیمه‌های درمانی واریز خواهد شد.

### کاهش مصرف زیاد از حد داروها

از دید حزب سوسیالیست فرانسه، یکی دیگر از مهم‌ترین سیاست‌های معطوف به اعتلای کیفیت در خدمات درمانی باید در جهت بهینه‌سازی مصرف داروها تدوین شود. این «بازگشت به مصرف درست و منطقی داروها» باید یکی دیگر از اولویت‌های سیاست جدید خدمات درمانی باشد - سیاستی که در صورت تحقق بالغ بر ۳/۵ میلیارد یورو صرفه جویی به بار خواهد آورد. از جمله داروهایی که بدین مناسبت باید مشمول کاهش منطقی مصرف قرار گیرند می‌توان از



انواع بی‌شمار داروهای ضد تشویش، ضد چربی، و آرام‌بخش‌های نه‌چندان مفید یاد کرد که در اثر تبلیغات گسترده و پرهیاهوی کارخانه‌های داروسازی به شدت رواج یافته و می‌یابند. در این زمینه، پیشنهاد ارائه شده در طرح اصلاحی سوسیالیست‌ها آن است که نمایندگان دولت، صندوق‌های بیمه، صنایع دارویی و سازمان‌های صنفی مشاغل پزشکی هر شش ماه یکبار گرد هم آیند و تلاش‌های خود را برای مهار زدن بر مصرف زیاده از حد داروها مورد ارزیابی قرار دهند. در همین زمینه، توسعه داروهای ژنریک را باید از طریق کمک به پزشکان برای تجویز آنها و، در صورت لزوم، از طریق «کاهش عمومی قیمت داروها» مورد تشویق و ترغیب قرار داد. نکته مهم دیگر در طرح گروه سوسیالیست‌ها در پارلمان مبتنی است بر «ضرورت کنترل مجدد اطلاعات و آموزش‌های پزشکی به‌طور مداوم به وسیله دولت - زمینه‌هایی که امروز تحت تسلط صنایع دارویی قرار گرفته‌اند».

### نقش محوری برای پزشک معالج

آن گروه از پزشکان معالج که در عملیات پیشگیری از بیماری‌ها، در بهداشت عمومی، و همچنین در قرار دادهای خدماتی ویژه مشارکت می‌جویند باید، علاوه بر حق الزحمه متعارف مبلغی هم به عنوان کارمزد مقطوع دریافت دارند. در مناطقی که از نظر تجهیزات و تأسیسات درمانی ضعیف باشند، صندوق‌های بیمه درمانی باید «روش‌های گوناگونی، متناسب با نیازهای محلی، برای سازماندهی خدمات درمانی» در نظر بگیرند و به مرحله اجرا بگذارند. این روش‌های درمانی بدیل باید به صورتی سازماندهی شوند که در نهایت امر به نوعی «نظام درمانی شبکه‌ای» بینجامند.

### تأکید بیشتر بر پیشگیری فعالانه بیماریها

در مجموع، چنین به نظر می‌رسد که کارشناسان حزب سوسیالیست فرانسه این هدف اساسی را تعقیب می‌کنند که «در کشوری که از سال‌ها پیش بر فعالیت‌های درمانی تأکید ورزیده است» اکنون نوعی توازن بین پیشگیری و درمان به وجود آورند و به همین منظور بهداشت عمومی را مورد تأکید بیشتری قرار دهند - به ویژه، از طریق مبارزه با استعمال دخانیات، مبارزه با چاقی زیاده از حد، مبارزه بر ضد الکلیسم، و مانند اینها.

از سوی دیگر، حزب سوسیالیست، در اندیشه اصلاحات گسترده در زمینه «پزشکی کار» هم

هست (به قصد تحکیم استقلال آن) و همچنین در اندیشه افزایش تحرک «بهداشت آموزشگاه‌ها» در مقیاس ملی و بهبود مداوم شرایط محیط زیست طبیعی کشور. آینده خواهد گفت که این طرح‌های بنیادین تا چه حد مورد پذیرش اکثریت کنونی در پارلمان و دولت قرار خواهند گرفت. □

## شاهکار جراحی مغز یا نمونه‌ای از بیمه‌های درمانی سودگرایانه

میدوالی، یوتا (ایالات متحد آمریکا)

برانیا لین، زن ۲۲ ساله‌ای که در ماه ژانویه گذشته به سبب یک حادثه اتومبیل زخمی شده بود به بیمارستان منتقل می‌شود. پزشکان و جراحان بیمارستان برای نجات جان زن جوان ناچار می‌شوند تقریباً نیمی از کاسه سر او را به طور موقت بردارند. ولی تا چهار ماه بعد، این قطعه از استخوان مجسمه زن جوان همچنان در یخچال برقی بیمارستان باقی مانده بود. و زن جوان که از مرگ نجات یافته بود، پس از ترک بیمارستان ناچار بود برای حفظ مغز خود از آسیب‌های احتمالی در کوچه و خیابان همیشه با نوعی کلاه ایمنی پلاستیکی (از نوع کلاه موتور سواران یا رانندگان مسابقه‌های اتومبیل رانی) رفت و آمد کند.

علت؟... اختلاف بین حسابداری بیمارستان و سازمان بیمه‌های درمانی بر سر این موضوع که هزینه جراحی مجدد کاسه سر خانم برانیا لین را چه کسی یا چه دستگاهی باید پردازد. و، این قطعه استخوان بحث‌انگیز در تمام مدت چهار ماهی که از مرخص کردن زن مصدوم می‌گذشت همچنان در یخچال بیمارستان روزگار می‌گذرانید تا گشایشی پدید آید و آن را دوباره به قسمت باقیمانده مجسمه وصل کنند.

سرانجام پس از یک دوره انتظار دردناک و پردلهره، جراحی صورت گرفت و قطعه استخوانی را که از کاسه سر خانم لین جدا کرده بودند، از نو سر جای خود نشانندند. ولی این دوره انتظار برای زن جوان واقعاً طاقت فرسا بود، چون هر موقع به طرف پایین خم می‌شد، درد شدیدی در مغز خود احساس می‌کرد و هر روز صبح وقتی از خواب بیدار می‌شد احساس می‌کرد که مغزش در طول شب به یک طرف افتاده است.

به گفته خانم لین، «این حالت تعلیق بین مرگ و زندگی، این وضعیت جانکاه را هیچکس نمی‌تواند درک کند. وقتی به چیزهای عجیب و غریبی که برای دیگران اتفاق می‌افتد فکر می‌کنید، واقعاً نمی‌توانید به وضع آنها پی ببرید. وضع من درست شبیه به کسی بود که قلب اش را از سینه خارج کرده باشند - آخر شما به آن قلب احتیاج دارید!...»

سونیا شوارتز، کارشناس بیمه‌های درمانی برای خانواده‌های آمریکایی، می‌گوید که ماجراهای نفرت‌انگیز مربوط به بیمه‌های درمانی هر روز پیش می‌آید. ولی «این ماجرای استخوان‌جمجمه واقعاً حیرت‌انگیز و مضمّن‌کننده است، و در عین حال نمونه‌ای است از غیر اخلاقی بودن آن نوع از نظام‌های بهداشتی و درمانی سودگرایانه که تحت کنترل سازمان‌های صنفی قرار می‌گیرند. □

## جاذبه نیرومند احساس مالکیت و بحران نظام بازنشستگی در امریکا

نظام بازنشستگی در ایالات متحد امریکا در حقیقت یکی از پیامدهای بحران اقتصادی گسترده‌ای است که در سال ۱۹۲۹ در امریکا شروع شد و زبانه‌های آن به تدریج به کشورهای بزرگ و کوچک اروپایی هم سرایت کرد. در طی سالهای دهه ۳۰ در قرن بیستم، پیامدهای این رکود اقتصادی دراز مدت و بیکاری‌های انبوه ناشی از آن در کشورهای صنعتی اروپا، به ویژه آلمان، و همچنین در کشورهای نیمه صنعتی و کمتر پیشرفته مانند ایتالیا و اسپانیا به ظهور حکومت‌هایی نژادپرست و توسعه طلب انجامید که در بیشتر موارد گروه‌های بسته و کوچکی از ارتشیان در رأس آن قرار داشتند.

با این حال، در امریکا که کانون اصلی بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ محسوب می‌شد، پیامدهای سیاسی و اجتماعی بحران اقتصادی یاد شده، نه به صورت خشونت‌ها و گرایش‌های جنگ طلبانه، بلکه به صورت سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی نوآورانه‌ای ظاهر شد که توسط رئیس جمهور جدید امریکا، فرانکلین دلانو روزولت، از حزب دمکرات، به مرحله اجرا درآمد و در تاریخ اقتصادی - اجتماعی آن دوره با عنوان «توزیع جدید»<sup>۱</sup> شهرت یافت و در واقع به منزله

ورود فعالانه دولت به عرصه‌ای بود که تا آن زمان در ایالات متحد آمریکا شکارگاه انحصاری بخش خصوصی شمرده می‌شد؛ عرصه اقتصاد.

### وحشت ورشکستگی صندوق بازنشستگی

از جمله نوآوری‌های سیاست «توزیع جدید»، یکی هم قانون مشهور به «بیمه اجتماعی»<sup>۱</sup> بود که در ۱۹۳۰ به وجود آمد و در واقع به نظام بازنشستگی در امریکای آن دوران مربوط می‌شد. قانون بیمه اجتماعی امریکا در حقیقت برداشت کم و بیش کاملی بود از نظام مشابهی که در اواخر قرن نوزدهم از سوی بیسمارک، صدراعظم آلمان، پایه گذاری شده بود. طرح مورد بحث براساس اصطلاحات رایج در نظام‌های تأمین اجتماعی امروزی، مبتنی بر اصل مشارکت بود. بدین ترتیب که کارکنان و کارفرمایان، هر کدام ۶/۲ درصد از حقوق یا کارمزد دریافتی را به صندوق مخصوصی واریز می‌کردند، ولی این مبلغ از سقف ۹۰ هزار دلار تجاوز نمی‌کرد. اکنون آنچه به بازنشستگان پرداخت می‌شود، اندکی بیشتر از یک چهارم مالیاتی است که دولت دریافت می‌دارد و، در هر حال از ۲۵ تا ۳۰ درصد حقوق یا کارمزدهای پیش از بازنشستگی تجاوز نمی‌کند. این مبلغ برای کسانی که همسر خود را از دست داده باشند اندکی بیشتر است.

ناگفته نماند که این دریافتی‌ها از طریق دو منبع دیگر نیز تکمیل می‌شوند: اول، مستمری بازنشستگی تکمیلی که از سوی کارفرما پشتیبانی می‌شود و دریافتی بازنشستگان را تقریباً به سطح دریافتی بازنشستگان اروپایی می‌رساند. ولی نباید فراموش کرد که این نوع مستمری تکمیلی تنها در دسترس کمتر از نصف کارکنان قرار می‌گیرد. و دوم، حساب‌های بازنشستگی شخصی که از مدتی پیش مورد تشویق و ترغیب قرار گرفته است و در عمل مخصوص بازنشستگان بسیار ثروتمند است.

با تمام این اوصاف، همین نظام بازنشستگی پر مسئله در امریکا از سال ۱۹۳۰ تا امروز ابزار مناسبی برای مبارزه با فقر بوده است که کفه سنگین‌تر آن به طور معمول در طرف بازنشستگان سالمند است. بدین ترتیب، در حدود دو سوم از بازنشستگان کنونی در امریکا، مجموع مستمری‌هایی را که از دولت دریافت می‌دارند به زحمت بیشتر از نصف درآمد قبلی‌شان است.

1. Social Insurance

این نوع نظام بازنشستگی که بر اساس مشارکت در تقسیم خطرهای احتمالی و نوعی توزیع مجدد ثروت بنا شده بود، تنها یادگاری است که از نظام تأمین اجتماعی سال‌های دهه ۱۹۳۰ باقی مانده است. ولی دوام همین نظام نیم‌بند نیز در اثر مسائل اقتصادی روزافزون با تردیدهایی جدی روبه‌رو شده است. به عنوان نمونه، با طولانی‌تر شدن امید به زندگی، این احتمال وجود دارد که شمار پرداخت‌کنندگان حق بیمه بیشتر از دریافت‌کنندگان مستمری بازنشستگی بشود - به ویژه در اثر این موضوع که نسل‌های متولد شده بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۵ که در آمریکا آن را «انفجار جمعیتی» می‌نامند نیز اکنون به سن بازنشستگی رسیده‌اند. از سوی دیگر، نسبت جمعیتی که به سن کار می‌رسد به طور مداوم در حال کاهش یافتن است. در چنین چشم‌اندازی است که پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۱۸، پرداختی‌های صندوق بازنشستگی در آمریکا بیشتر از دریافتی‌های آن (حق بیمه بازنشستگی) خواهد شد و چنانچه این روند به همین طریق ادامه یابد و رشکستگی نظام بازنشستگی در آمریکا قطعی خواهد بود.

### اعلام بحران و قمار بزرگ دولت

با استفاده از چنین دورنمایی است که دولت کنونی جمهوری خواهان در آمریکا اعلام «بحران» کرده و طرح جدیدی را با عنوان «حساب‌های بازنشستگی شخصی» پیشنهاد می‌کند. البته، این طرح بیشتر مربوط به کارکنان جوان است که از نابودی احتمالی نظام بازنشستگی کنونی وحشت دارند و می‌دانند که مستمری بازنشستگی‌شان به طور قطعی کاهش خواهد یافت. کارمندان مسن‌تر که از دریافت مستمری بازنشستگی‌شان اطمینان دارند، قادر به شرکت در این برنامه جدید نیستند و تمایلی هم برای این کار نشان نمی‌دهند.

نخستین دلیلی که پیشنهاد دهندگان طرح «حساب‌های بازنشستگی شخصی» مطرح می‌کنند، این است که سرمایه‌گذاری کارکنان در بازارهای مالی به جای سرمایه‌گذاری در صندوق‌های بازنشستگی دولتی، سودآوری بیشتری خواهد داشت، زیرا صندوق‌ها ناچارند در محدوده اوراق قرضه ملی باقی بمانند. از سوی دیگر، جمهوری خواهان حاکم در نظر دارند مستمری پرداختی به بازنشستگان مرفه‌تر را بتدریج کاهش دهند تا سطح حداقل دریافتی بازنشستگان را بالاتر آورند - کاری که روزنامه «نیویورک تایمز» آن را «قمار بزرگ آقای رئیس‌جمهور در زمینه تأمین اجتماعی» نامیده است (شماره ۳۰ آوریل ۲۰۰۵).

در برابر این استدلال‌ها، مخالفان طرح «حساب‌های شخصی بازنشستگی» معتقدند که «بحران» نظام بازنشستگی چندان قطعی نیست، زیرا با برآوردهای متفاوت از سود حاصل در ۴۰ سال آینده می‌توان نتایج دیگری به دست آورد. کاهش تعداد افرادی که پیش از موعد مقرر بازنشسته می‌شوند وسیله مؤثری خواهد بود برای کاهش هزینه‌ها. علاوه بر این، حق بیمه پرداختی را نیز می‌توان افزایش داد و، مهم‌تر از این، سقف موجود نظام بازنشستگی کنونی را که در سطح ۹۰ هزار دلار حقوق در سال است می‌توان بالاتر برد و بدین وسیله از مشارکت افرادی با درآمدهای بیشتر نیز بهره‌مند شد.

مخالفان طرح کنونی دولت جمهوری خواه معتقدند که انفرادی کردن تأمین اجتماعی، نه فقط به زیان همبستگی و مشارکت عمومی در برابر خطرهای احتمالی است و کارآیی خود را هم از لحاظ ذهنی و هم عملی نشان داده است، بلکه موجب نابرابری‌های گوناگون در برابر خطرهای احتمالی می‌شود. علاوه بر این، دادوستدهای مالی در بازار سهام، همان گونه که ورشکستگی مشکوک شرکت عظیم «امزون» و تمام مؤسسه‌های وابسته به آن نشان داد، در عمل بسیار پیچیده و غیرشفاف است. بنابراین، سرمایه‌گذارانی که از خبرگی لازم برخوردار نیستند (امری که تقریباً شامل تمام بازنشستگان می‌شود)، به طور یقین سرنوشت مبهمی خواهند داشت، حال آنکه افراد ثروتمندتر و آگاه‌تر خیلی راحت‌تر می‌توانند از سود احتمالی سهام برخوردار شوند.

### مدیریت عاقلانه‌تر بخش خصوصی؟

گذشته از همه اینها، هزینه‌های سنگین دوره انتقالی را هم باید در نظر گرفت. تغییر جهت بخشی از حق بیمه‌های پرداختی به سوی حساب‌های بازنشستگی شخصی منجر به ایجاد کسری بزرگی در بودجه نظام بازنشستگی کنونی خواهد شد که باید به نحوی تأمین شود. این کسری که بیش از ۱,۰۰۰ میلیارد دلار خواهد بود، به زعم دولت آقای بوش، با دریافت وام برطرف خواهد شد. ولی سودهای بانکی نیز افزایش یافته است، و علت اصلی آن هم کسر بودجه عظیم ۴۱۲ میلیارد دلاری دولت است که خود ناشی از یکی دیگر از سیاست‌های دولت آقای بوش است، یعنی همان کاهش معروف مالیات‌هایی که به درآمدهای بسیار بالا تعلق می‌گرفت.

تمام این مخالفت‌ها بر این فرض استوار است که کاخ سفید واقعاً در اندیشه حفظ نظام بازنشستگی براساس تقسیم خطرهای احتمالی باشد. ولی دولت آقای بوش ظاهراً عقیده

دیگری دارد، زیرا خود وی به صراحت می‌گوید: «هنگامی که شما مالک چیزی باشید، آینده کشور برایتان اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در این کشور، هر چه بر شمار مالکان افزوده شود، کشور نیرومندتر خواهد شد. علت هم آن است که افراد بیشتری در اندیشه حفظ کشور و سرنوشت ملی آن خواهند بود.»

از این دیدگاه می‌توان چنین استنتاج کرد که به نظر دولت کنونی آمریکا با ایجاد حساب‌های بازنشستگی شخصی، مالکیت خصوصی در تمام لایه‌های اجتماعی و حتی در مواردی فراتر از مسئله مسکن گسترش خواهد یافت و خرید و فروش سهام به صورت مشغله‌ای همگانی درخواهد آمد.

در جوار این طرح پدرومنه، اصلاحات دیگری هم در جهت اعتلای این «جامعه مالکان» در جریان است که همه آنها هدف واحدی را تعقیب می‌کنند: ایجاد «حساب‌های درمانی شخصی» (که چیزی خواهد بود شبیه به حساب‌های بازنشستگی شخصی) برای پرداخت هزینه‌های پزشکی و دارویی؛ کاستن از مالیات بر سرمایه‌گذاری و پایین آوردن نرخ‌های مالیات بردرآمد، که به زعم منتقدان دمکرات حکومت کنونی، فقط به نفع ثروتمندترین لایه‌های جامعه تمام خواهد شد و نه فقط به تضعیف همبستگی و مشارکت همگانی در مواجهه با خطرهای احتمالی خواهد انجامید بلکه نابرابری‌های اجتماعی را هم تشدید خواهد کرد.

در ورای این گونه طرح و برنامه‌های حزب جمهوری‌خواه، نوعی جهان‌بینی فلسفی - سیاسی نیز نهفته است که به موجب آن افراد یا خانواده‌های مالک، دارایی‌های شخصی خود را به طرز عاقلانه‌تری از دولت یا بخش عمومی اداره می‌کنند. از این نظر، برنامه‌های تأمین اجتماعی، مانند هر امر دیگری که شهروندان یک جامعه را به کمک‌های جمعی وابسته سازد، زیانمند خواهند بود. مفهوم نهایی این گونه استدلال‌ها آن است که آزادی حقیقی به معنای توانایی تصمیم‌گیری در موارد مهم زندگی شخصی، تنها از طریق امکانات شخصی و خانوادگی تحقق می‌یابد. توصیف چنین کیفیت‌هایی برای «لیبرالیسم» آمریکایی در تضاد با وظیفه‌ای است که حتی در خود ایالات متحد آمریکا برای «دولت» قائل بوده و هستند: جبران نابرابری‌ها و فشارهای ناشی از اقتصاد بازار آزاد بر سطح رفاه عمومی.

### جاذبه نیرومند احساس مالکیت

از دیدگاه نومحافظه‌کاران آمریکایی، دولت باید جهت‌گیری‌های اجتماعی را چنان هدایت کند که

مردم بتوانند به گردآوری سرمایه و مصرف آگاهانه آن مبادرت ورزند. از این نظر ملاحظه می‌شود که نگرش‌های حاکم بر دولت کنونی امریکا منحصر به سیاست خارجی نیست، بلکه تا حد ارائه تعریف جدیدی از «شهروند» نیز پیش می‌رود - تعریفی که از هر گونه تعهد اخلاقی ناشی از احساس همبستگی و مشارکت در برابر خطرهای احتمالی آزاد است.

ناگفته نماند که اندیشه «جامعه مالکان» در شرایط کنونی برای مردم امریکا تنها یک آرمان تخیلی نیست. بسیاری از مردم آن کشور پذیرای چنین نگرش‌هایی هستند و، چنانچه شرایط سیاسی و اقتصادی لازم فراهم باشد به دنبال آن خواهند رفت. به همین دلیل است که، دست کم تاکنون، مقاومت قابل ملاحظه‌ای در برابر طرح‌های ریاست جمهوری وجود نداشته است. «جامعه مالکان» چیزی نیست که صرفاً در جهت تأمین مقاصد سیاسی مطرح شده باشد. ریشه‌های فرهنگی این آرمان بنیادین را در ژرف‌ترین لایه‌های جامعه امریکا نیز می‌توان تشخیص داد.

در ایالات متحد، با وجود آنکه تقریباً ۱۰ درصد از امریکایی‌ها از هیچ نوع پوشش درمانی برخوردار نیستند و هزینه‌های درمانی از هر کشور دیگری بیشتر است و همین نظام درمانی نیم بند هم روز به روز بدتر می‌شود، بیمه‌های درمانی همواره موضوعی بیشتر شخصی و خصوصی بوده است تا دولتی. حتی تلاش‌های دولت دمکرات کلینتون هم نتوانست تغییری در این نگرش پدید آورد و برنامه‌هایی که وی برای تغییر وضع تأمین اجتماعی ارائه داده بود حتی از سوی مجلسی که اکثریت آن با دمکرات‌ها بود به تصویب نرسید (۱۹۹۳) و شهروندان همچنان محکوم به انتخاب‌های طاقت‌فرسا از میان انبوه طرح‌های بیمه درمانی خصوصی باقی ماندند - طرح‌هایی که از قراردادهای اشراف‌منشانه تا قراردادهای فقیرانه براساس امکانات شخصی افراد تفاوت می‌یافت.

در حقیقت، تمام تغییرات اخیر قانون مالیات، براساس نگرش «جامعه مالکان» صورت گرفته است: تخفیف مالیاتی برای وام‌های مسکن و کمک به امور خیرخواهانه؛ وام برای نگهداری کودکان (که اغلب توسط سازمان‌های خصوصی صورت می‌گیرد)؛ وام برای تحصیلات عالی و هر نوع کمک دیگر برای تسهیل «انتخاب‌های شخصی» در زمینه تحصیلات.

### طبقه متوسط و قمار پیشرفت اجتماعی

نومحافظه‌کاران برای تحقق برنامه‌های اجتماعی‌شان توجه خود را بر «طبقه متوسط» اوج گیرنده متمرکز ساخته‌اند، یعنی به ۲۰ درصدی که ثروتمندتر از بقیه هستند. امروزه، این گروه از



رای‌دهندگان که دارای اهمیتی تعیین‌کننده‌اند، ضرورت انباشت سرمایه‌ی فعال به صورت مسکن یا پس‌انداز را احساس می‌کنند و سخت به دنبال پرداخت هزینه‌های سنگین تحصیل و نگهداری از فرزندان خود هستند - هزینه‌هایی که همه آنها مشمول تخفیف‌های مالیاتی می‌شوند. بدین ترتیب، در میان این طبقه اجتماعی است که می‌توان «مالکان» آرمانی نومحافظه‌کاران را مشاهده کرد.

دانشگاه‌های بزرگ آینده دانش‌آموختگان خود را به گونه‌ای بیمه شده تأمین می‌کنند. ولی ورود به آنها دشوار است، زیرا تقریباً تمام آنها خصوصی هستند. هزینه ثبت نام و خوابگاه برای دانشجویان بیش از ۴۰ هزار دلار در سال است. [محل عنایت است که] امریکایی‌هایی که از میان طبقه متوسط به آموزش‌های عالی راه می‌یابند، عادت دارند که در سن ۴۵ تا ۵۰ سالگی از پس‌اندازهای خود چشم‌پوشی کنند یا زیر بار قرض بروند تا هزینه تحصیلات عالی فرزندان‌شان را بپردازند.

واقعیت این است که در امریکای امروز «پیشرفت اجتماعی» تا حدی مبدل به نوعی قمار شده است: این امکان وجود دارد که اگر همه داروندار خود را روی میز بازی بگذاریم، برد عظیمی نصیب مان شود! ولی می‌دانیم که ممکن است چنین اتفاقی نیفتد. با این حال، بسیاری از اعضای طبقه متوسط به این بازی تن در می‌دهند. ولی هنگامی که این بازی تمام شد فقط تعداد اندکی از آنها می‌توانند حتی یک بازنشستگی مطمئن برای خود دست و پا کنند.

بدین سان، کارکرد نظام در عمل چیزی نیست جز ایجاد حس خودخواهی و خوی حسابگری، زیر عنوان افتخارآمیز «آزادی انتخاب». پایه‌های اساسی «جامعه مالکان» را همین دو عامل تشکیل می‌دهند، زیرا در نهایت امر این تغییر روحیات را به عنوان سنگ زیربنای مرحله‌ای جدید در خصوصی سازی تعهدات اجتماعی دولت به کار می‌گیرند.

از آنجا که «جامعه مالکان» بسیاری از مشکلات خود را به کمک دولت حل می‌کند، هزینه‌های عمومی، بیشتر برای خصوصی سازی شتاب آلود تمام جامعه به کار گرفته می‌شود. سیاست‌های نومحافظه‌کاران که بیشتر اخلاقی و فرهنگی است تا دینی و اقتصادی به طرز ماهرانه‌ای به نکوهش فقر می‌پردازد، به طبقه متوسط امکان می‌دهد تا احساس آرامش کند و، در ضمن، ثروتمندان را نیز ثروتمندتر می‌سازد، و همه این‌ها را هم زیر پوششی اخلاقی انجام می‌دهد.

## نگاه‌های حسرت‌آمیز اروپا

از دیدگاه محافظه‌کارانی که امروز کشور آمریکا را اداره می‌کنند، نظام اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد همه مسائل و مشکلات را حل می‌کند. به همین جهت در مسائل داخلی همچنان به انتظار ظهور نتایجی می‌نشینند که، به زعم آنها، از برنامه‌های خصوصی سازی آنها عاید خواهد شد. ولی در خارج از کشور، درست برعکس، از دیدگاهی دولت‌گرایانه پیروی می‌کنند و اندیشه سنتی تمرکز قدرت را به کار می‌گیرند.

بدین ترتیب، نومحافظه‌کاران آمادگی آن را دارند که با هر هزینه‌ای که باشد مردم کشور را به رویگردانی از مفاهیمی مانند «عمومی»، «همبستگی»، «مشارکت همگانی» و مانند اینها تشویق کنند. و، اگر بسیاری از مردم عادی با برنامه‌های اجتماعی آنها موافق نباشند، تمام کوشش خود را به کار می‌برند تا دیدگاه‌های آنها را تغییر دهند. در این میان، ممکن است تغییر نظام بازنشستگی به دلیل پیامدهای سیاسی خود با شکست مواجه شود، ولی اندیشه نومحافظه‌کاران به پیشروی خود در لایه‌های زیرین اجتماع نیز ادامه خواهد داد، زیرا جناح راست آمریکا به طور تاریخی نشان داده است که سیاست «صبر و انتظار» را، به ویژه در امور اجتماعی، با پیگیری ادامه می‌دهد.

اعتقاد بسیاری از ناظران اروپایی بر آن است که ایالات متحد آمریکا قصد دارد تا از قدرت اقتصادی خود استفاده کرده و برنامه «جامعه مالکان» را به کشورهای دیگر نیز صادر کند. هم اکنون، بسیاری از دولتمردان و شخصیت‌های اقتصادی - اجتماعی اروپا، با وجود مخالف خوانی‌های موردی، در عمل تحت تأثیر اندیشه‌های آمریکایی قرار گرفته‌اند و، برای حل مشکلات روز افزون خود در زمینه حمایت‌های اجتماعی، بازنشستگی و خدمات درمانی، با نگاه‌های حسرت‌آمیزی به خصوصی سازی‌های آمریکایی می‌نگرند. □

## اشتغال نامحدود یا جوان‌گرایی؟

### سودمندی‌ها و زیان‌های دوره‌های شغلی درازمدت

خانم هلن در سن ۶۵ سالگی (چند سال پس از بازنشستگی) از نو در یک بنگاه صنعتی مشغول

به کار شده و مسئولیت سنگینی را هم برعهده گرفته است. خانم نینون، در سن ۷۹ سالگی هنوز هم شغل قدیمی خود (عتیقه‌فروشی) را ادامه می‌دهد. آقای میشل، پژوهشگر، تصمیم گرفته است که به جای بازنشسته شدن در پایان سال، حرفه خود را در امریکا ادامه دهد.

این سه فرد سالمند، به دلیل ضرورت یا به دلیل احساس علاقه به حرفه خود، به هر حال نمونه‌های پيشتازی هستند از پدیده‌ای که بعضی‌ها آن را «بازنشستگی گزینشی» نامیده‌اند.

در اثر پژوهشی جالبی زیر عنوان «بازنشستگی در ۷۰ سالگی؟»، روبر روشفور، مدیر «مرکز پژوهش برای بررسی و مشاهده شرایط زندگی» نشان می‌دهد که، فرانسوی‌ها در قیاس با دیگر اروپاییان، قهرمان دوره‌های شغلی کوتاه‌مدت هستند، و علت این امر هم ورود دیرنگام به زندگی حرفه‌ای (در اثر تحصیلات درازمدت) و خروج زودرس از آن (به دلیل بازنشستگی‌های زودتر از موعد و تشویق‌هایی که از سوی دولت برای این کار به عمل می‌آید) است. با این وصف، بیشتر آنها همچنان مولد باقی می‌مانند.

از این جهت، به رغم این ظواهر، فرانسوی‌ها نسبت به دیگر اروپایی‌ها، دوران حرفه‌ای طولانی‌تری دارند و اغلب آنها پس از ۶۰ سالگی یا حتی ۶۵ سالگی نیز به شغل و حرفه خود ادامه می‌دهند.

بخشی از این رفتار به دلیل ویژگی‌های روانی و فرهنگی فرانسوی‌ها است و بخش دیگر به دلیل ضرورت‌های دوران بازنشستگی. از حالا تا سال ۲۰۱۰ (پنج سال دیگر) نسبت افراد ۵۵ ساله در بازار کار (که اکنون ۳۱ درصد جمعیت فعال را تشکیل می‌دهند) به ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت.

این پدیده، به اعتقاد روبر روشفور، اجتناب‌ناپذیر است. ورود زود هنگام نسل جوان به کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، یا افزایش امواج مهاجران خارجی مانع این امر نخواهد شد. برعکس، کمبود نیروی انسانی در بعضی از بخش‌های تولیدی به ظهور پدیده یادشده کمک خواهد کرد. بخشی از این کمبود نیروی انسانی مربوط می‌شود به روی آوردن گروه انبوهی از شاغلان به بازنشستگی زود هنگام که به دلایل مختلف از سوی دولت تشویق می‌شود، و بخشی دیگر ارتباط می‌یابد با نیاز فزاینده به کارکنان اضافی - بویژه در بخش‌های بهداشت و درمان، ارائه بسیاری از خدمات خانگی (که روزبه‌روز بیشتر رواج می‌یابد)، و همچنین در بخش‌های فروش و ساختمان. و، سرانجام، این موضوع که بسیاری از سالمندان دلایل موجهی برای ادامه زندگی حرفه‌ای و

شغلی خود دارند، زیرا دوباره ازدواج کرده‌اند و هنوز هم دارای فرزندان نوجوانی هستند که تأمین هزینه تحصیلات آنها مستلزم داشتن پول است؛ یا آنکه، برعکس، در اوایل دوران بازنشستگی خود با طلاق سروکار پیدا کرده‌اند. افزایش این دو نوع پدیده «خانوادگی»، در سطح ۶۰ سالگان در حدود ۲۵ درصد برای زنان و نزدیک به ۴۰ درصد برای مردان رقم خورده است. این خانوارهای جدید اغلب در خانه‌های جداگانه به سر می‌برند و، بنابراین، مایل‌اند درآمد کافی داشته باشند تا از عهده هزینه‌های جدید خود برآیند. از سوی دیگر، زوج یا زوجه‌ای که تنها مانده و باید با مستمری بازنشستگی شخصی خود به زندگی ادامه دهد نیز چاره‌ای ندارد جز آنکه شغلی برای خود دست و پا کند تا از فقر رهایی یابد.

### پله اول جوان‌گرایی

در چنین شرایطی، این افراد چگونه می‌توانند به شغل و حرفه خود ادامه دهند، در حالی که مؤسسات و بنگاه‌های تولیدی یا خدماتی به کارکنان مسن‌تر خود فشار می‌آورند که خود را بازنشسته کنند؟ شگفت‌انگیز است که اغلب مدیران عامل یا رؤسای سالمند سازمان‌ها هستند که بیشترین فشارها را به کارکنان سالمند خود وارد می‌آورند - چیزی که روشفور آن را «پله اول جوان‌گرایی» می‌نامد!

در اینجا، نانوشته نگذاریم که براساس کارهای پژوهشی سرژولکف و همکاران در «مرکز مطالعات اشتغال»، فرسودگی جسمانی و روانی کارکنان کمتر به سن و سال آنها ارتباط می‌یابد تا به شرایط کار.

چنین است که، به عنوان نمونه، خانم هلن که در سازمان متبوع خود در شغل پایین و کم‌اهمیتی محبوس مانده بود، توانسته است در مؤسسه دیگری تجربیات حرفه‌ای خود را مورد بهره‌برداری قرار دهد و به موقعیت شغلی جالب‌تری دست یابد. براساس جستار ویژه‌ای که در وزارت کار فرانسه به عمل آمده، وجدان حرفه‌ای و صلاحیت‌های شغلی سالمندان به ترتیب از سوی ۴۲ درصد و ۶۷ درصد از کارفرمایان مورد تأیید قرار گرفته است.

### استخدام مجدد بازنشستگان

تازه‌ترین قانون بازنشستگی در فرانسه شرایط اشتغال مجدد بازنشستگان را تسهیل کرده است. به

عنوان مثال، در این قانون تصریح شده است که افراد بازنشسته یک سازمان یا کارگاه معین می‌توانند دوباره در همان مؤسسه استخدام شوند، مشروط بر آنکه حداقل شش ماه از بازنشستگی آنها گذشته باشد. به همین طریق، می‌توان هم از مستمری بازنشستگی استفاده کرد و هم به کار ادامه داد، مشروط بر آنکه جمع دریافتی شخص از صندوق بازنشستگی و از استخدام جدید بیشتر از آخرین حقوق یا دستمزد او نباشد. با این حال، تجمیع اشتغال - بازنشستگی به‌طور معمول قدرت خرید شخص سالمندی را که مستمری بازنشستگی ناچیزی دریافت می‌دارد افزایش نمی‌دهد، زیرا به او اجازه نمی‌دهد که رقم مستمری خود را با پرداخت حق بیمه بیشتر بالا ببرد. بنابراین، شایسته است که این نابرابری جبران شود و، بویژه، کارگر بازنشسته‌ای که تمام دوره قانونی خدمت خود را انجام نداده است بتواند حق بیمه تکمیلی بپردازد و مستمری بازنشستگی آینده خود را افزایش دهد.

### مدیریت معطوف به سالمندی

راه‌حل دیگر عبارت است از بازنشستگی تدریجی. به موجب این روش، کارگر یا کارمند می‌تواند پس از گذراندن دوره قانونی اشتغال یا پس از رسیدن به سن بازنشستگی، به‌طور غیر تمام‌وقت به کار ادامه دهد، ولی با چند امتیاز: انتخاب ساعات کار خود و تسهیلات اعتباری برای پرداخت مالیات‌ها.

روش یادشده از مدت‌ها پیش در هلند اجرا می‌شود و، براساس گواهی متخصصان و کارشناسان، تأثیرات بسیار مثبتی از نظر کاهش یا حذف کامل فشارهای روانی ناشی از قطع ناگهانی اشتغال نزد کارکنان، بویژه در سطوح میانی - بر جای گذاشته است.

در فنلاند، به سبب اجرای یک برنامه پنج ساله، نرخ اشتغال افراد ۶۴ - ۵۵ ساله به میزان ۱۰ درصد افزایش یافته است. اجزای این برنامه پنج ساله عبارت‌اند از: طرح‌های ویژه برای ایجاد حساسیت و توجه نسبت به بازنشستگان، برنامه‌های آموزشی برای مسئولان سرپرستی و مدیریت تحت عنوان «مدیریت معطوف به سالمندی» و پاداش ویژه برای هر یک سال اشتغال اضافی پس از رسیدن به سن بازنشستگی. در پایان سال ۲۰۰۵ (سال جاری)، هر کارگری که کار و حرفه خود را پس از ۶۸ سالگی ادامه دهد، ۲۴ درصد بر مستمری بازنشستگی‌اش اضافه خواهد شد.

## بهره‌کشی ناعادلانه از سالمندان؟

با این حال، استخدام سالمندان با یک مشکل عمده هم مواجه است: سطح بالای دستمزد یا حقوق آنها. آقای روشفور یادآور می‌شود که، «این استدلال را نمی‌توان نفی کرد، ولی با گذشت زمان تأثیر آن کاهش می‌یابد، زیرا افراد پنجاه ساله‌ای که با بیکاری سروکار داشته‌اند، حاضر خواهند شد با دریافت ۱۵ تا ۳۰ درصد کمتر از دستمزد یا حقوق قبلی خود به کار مشغول شوند.

طنین انسانی یا فلسفی چنین استدلال‌هایی نه فقط خوشایند نیست، بلکه راه به نوعی فرصت‌طلبی غیرانسانی و اهانت‌آمیز می‌برد. با این حال، موافقان چنین راه‌حل‌هایی، ضمن ترسیم و تشریح ناروایی‌های جسمانی و روانی بیکاری‌های درازمدت و پیامدهای انفرادی و اجتماعی آنها، به این نتیجه‌گیری می‌رسند که حتی توهم بیکار نبودن هم می‌تواند نقش مثبتی در حفظ تعادل روانی و عاطفی افراد داشته باشد.

در همین زمینه، می‌توان نمونه‌هایی را هم مطرح کرد. در آنجا، نوعی نظام رسمی «استخدام مجدد» برای بازنشستگان جوان وجود دارد که به موجب آن کارخانه‌ها و سازمان‌های عمومی مجاز هستند که بازنشسته‌های کارآمد را با کارمزدهایی کمتر از حقوق یا دستمزد قبلی‌شان استخدام کنند. و، حتی بسیار دیده می‌شود که کارفرمایان و مسئولان دستگاه‌های تولیدی و خدماتی کارکنان خود را به بازنشستگی زودرس تشویق می‌کنند و، بعد، بی‌درنگ همین کارکنان را با شرایط نظام «استخدام مجدد» از نو به کار می‌گیرند - استخدامی که، به زعم موافقان و طراحان آن، هم به نفع سازمان‌ها و کارفرمایان استخدام‌کننده است، هم به نفع کارگران و کارکنانی که با استفاده از بازنشستگی زودرس، از یک سو به نوعی تأمین آرامش‌بخش دست می‌یابند، و از سوی به نوعی درآمد تکمیلی برای ترمیم مستمری‌های بازنشستگی که به‌طور معمول در سطح هزینه‌های جاری بازنشستگان و خانواده آنها نیست.

با تمام این اوصاف، از دیدگاه بسیاری از مصلحان اجتماعی در اروپا و دیگر کشورهای صنعتی پیشرفته، تمدید و طولانی‌تر کردن دوران اشتغال، با تمام توجیه‌های معقول و نامعقولی که برای آن پیش کشیده می‌شود، ممکن است راه را برای بهره‌کشی غیرانسانی از سالمندان باز کند - نوعی بهره‌کشی غیرعادلانه که می‌توان آن را هم‌تراز بهره‌کشی‌هایی دانست که در بسیاری از کشورها در مورد نوجوانان و حتی کودکان جویای کار اعمال می‌شود. □

## سالخوردگی یا « جوانی دوم »؟

### اتحادیهٔ بازنشستگان امریکایی سالمندی را قبول ندارد

در واشنگتن، قدرت و کارایی گروه‌های فشارِ رنگارنگ را از تعداد خیابان‌هایی که بین محل استقرار آنها و کاخ سفید (مقر ریاست جمهوری) وجود دارد و همچنین از اندازه و هیبت ساختمان‌های آنها تشخیص می‌دهند.

با این مقیاس، «اتحادیهٔ بازنشستگان امریکایی» که در سال ۱۹۵۸ پایه‌گذاری شده چندان کم‌اهمیت نیست. سازمان اصلی بازنشستگان امریکا که به فاصلهٔ مساوی از کاخ ریاست جمهوری و ساختمان کنگرهٔ امریکا (کاپیتول) واقع شده است در ساختمان ده طبقهٔ نسبتاً پرهیبتی جای دارد.

اتحادیهٔ بازنشستگان امریکایی که ۳۵ میلیون نفر عضو دارد، دارای ۲۰۰۰ کارمند حقوق‌بگیر است که ۱۱۰۰ نفر آنها در ساختمان واشنگتن کار می‌کنند. مدیر این اتحادیه، جری فلورانس، که در حدود پنجاه سال سن دارد، مراجعان را در دفتر بزرگ خود می‌پذیرد و نخستین توضیحی که به بازدیدکنندگان می‌دهد این است: «کار ما در اینجا عبارت است از بهبود بخشیدن به زندگی سالمندان بازنشسته و مجهز کردن آنها به یک صدای واحد و قدرتمند».

براساس آمار موجود، نزدیک به نیمی از امریکایی‌های پنجاه ساله به بالا عضو رسمی «اتحادیهٔ بازنشستگان امریکایی» هستند. اعضای این اتحادیه، در برابر پرداخت ۱۲/۵۰ دلار حق عضویت سالانه (۹/۷ یورو)، به مزایای زیر دسترسی می‌یابند:

- تخفیف هزینهٔ مسافرت‌ها؛
- تخفیف کرایهٔ اتاق‌های هتل؛
- قراردادهای بیمهٔ کم هزینه.

در مورد این امکان آخری، جری فلورانس توضیح می‌دهد: «به‌طور معمول وقتی ما پیر می‌شویم، شرکت‌های بیمه نسبت به ما رفتار احتیاط‌آمیزتری در پیش می‌گیرند و، به هر حال، نرخ‌های خود را بالاتر می‌برند.» وی سپس، اضافه می‌کند، «در چنین شرایطی اگر ما سالمندان به‌طور انفرادی به شرکت‌های بیمه مراجعه کنیم، بدون چون چرا با قیمت‌های سنگینی روبه‌رو

می‌شویم. برای حل این مسئله، ما به عنوان «اتحادیه بازنشستگان» از طرف انبوه عظیم اعضای خود با شرکت‌های بیمه وارد مذاکره می‌شویم و آنها را قانع می‌کنیم که به صرفه‌شان است که شرایط مساعدتری برای ما قائل شوند و در عوض از قراردادهای چند میلیون نفری ما استفاده کنند.» و، آنها هم به‌طور معمول منطق ما را می‌پذیرند و شرایط قابل قبولی برای اعضای ما در نظر می‌گیرند. و، انصافاً باید این را هم بگویم که من خودم، به عنوان عضو اتحادیه، از خدماتی که شرکت‌های بیمه به ما ارائه می‌دهند بسیار راضی بوده‌ام.»

علاوه بر این، اعضای اتحادیه بازنشستگان در هر کجای کشور که باشند، از «منابع اطلاعاتی کاملاً قابل اعتماد» استفاده می‌کنند. بازنشستگان به‌طور جاری با مسائل گوناگونی سروکار پیدا می‌کنند که مایل‌اند اطلاعات دقیق و قابل اطمینانی در مورد آنها به دست آورند. در چنین مواردی اتحادیه می‌تواند خدمات زیادی به اعضای خود عرضه کند و همین کار را هم با نظم و گستره وسیعی انجام می‌دهد. چگونه؟ با توضیحات حضوری، با تلفن، یا با اینترنت و پست الکترونیکی. به عنوان مثال، هر روزه هزاران بازنشسته عضو اتحادیه احتیاج دارند که از مبلغ مستری بازنشستگی خود آگاه شوند، از چگونگی دستیابی به مزایای بیمه درمانی سالمندان مطلع باشند، یا از حقوق ویژه خود به عنوان مصرف‌کننده باخبر بشوند. در تمام این‌گونه موارد و بسیاری موارد دیگر، واحدهای تخصصی اتحادیه بازنشستگان اطلاعات مورد نیاز آنها را در اختیارشان می‌نهند.

### مدافع حقوق بازنشستگان یا گروه فشار؟

ساختمان «اتحادیه بازنشستگان امریکایی»، مانند تمام نهادهای عمومی و خصوصی دیگری که مقر آنها در واشنگتن است، به نمایندگان کنگره دسترسی دارند و می‌توانند با آنها تماس حاصل کنند. جری فلورانس، مدیر «اتحادیه بازنشستگان امریکایی» اصرار دارد که در مورد این‌گونه تماس‌ها و مراجعه‌ها، از اصطلاح «وکالت» استفاده کند که بیشتر اندیشه دفاع از منافع مشترک را به ذهن متبادر می‌سازد، و نه از نفوذ زیرزمینی «گروه‌های فشار» که معمولاً تقاضاهایی غیرمعقول را دنبال می‌کنند.

با این وصف، هرگاه طرح یا لایحه قانونی خاص در کنگره مطرح می‌شود که به نوعی با منافع بازنشستگان و سالمندان ارتباط می‌یابد، اتحادیه به سرعت و با پشتکار فراوان با



نمایندگان کنگره تماس می‌گیرد و با تمام امکانات خود می‌کوشد که منافع اعضای خود را به کرسی بشناند. به عنوان نمونه، می‌توان از طرح اصلاحات برنامه مراقبت‌های درمانی یاد کرد که در پاییز ۲۰۰۳ (۱۳۸۲) در کنگره مطرح شد یا در جریان انتخابات اخیر که مسئله تصویب مجوز خرید دارو از کانادا مورد بحث قرار گرفت (به دلیل ارزان‌تر بودن قیمت داروها در کانادا، نسبت به ایالات متحد آمریکا).

با تمام این احوال، «اتحادیه بازنشستگان آمریکایی» هرگز به‌طور مستقیم وارد جروبحث‌های سیاسی نمی‌شود، و در هیچ نوع انتخاباتی از یک نامزد معین پشتیبانی نمی‌کند.

### جوان‌گرایی در لفظ و در معنا

در طی سالهای اخیر، اتحادیه بازنشستگان آمریکایی ناچار بوده است که خود را با پدیده جدیدی سازگار کند: رسیدن گروه‌های سنی انبوه سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به سن بازنشستگی. جری فلورانس می‌پذیرد که این گروه‌های انبوه که در آمریکا آنها را «بچه‌های بعد از جنگ» می‌نامند برای اتحادیه «آماج بسیار گرانبهایی» محسوب می‌شوند، زیرا امواج انسانی گسترده‌ای را دربر می‌گیرند - امواجی در حد تمام اشخاصی که بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴ متولد شده‌اند.

مسئول آمار اتحادیه بازنشستگان آمریکایی می‌پذیرد که، «در زمان حاضر، نسل "بچه‌های بعد از جنگ" بیش از یک سوم از اعضای اتحادیه را تشکیل می‌دهند، و ما می‌توانیم این نسبت را به ۵۰ درصد برسانیم».

برای رسیدن به این نسبت، اتحادیه حتی عنوان خود را هم تغییر داده است، و از این به بعد فقط از کوه‌نوشت عنوان اتحادیه استفاده می‌کند (AARP)<sup>۱</sup>، و از هرگونه اشاره یا ارجاع به کلمه «بازنشستگان» خودداری می‌ورزد. به همین دلیل، مجله ماهانه اتحادیه که تا چندی پیش «پختگی مدرن»<sup>۲</sup> نامیده می‌شد، اکنون با عنوان اختصاری «خلاصه اخبار اتحادیه»<sup>۳</sup> منتشر می‌شود تا تمام کسانی که از فکر سالمندی و پیر شدن خوششان نمی‌آید بتوانند به اتحادیه بپیوندند. اتحادیه دارای یک ماهنامه به زبان اسپانیایی هم هست که در واقع برای میلیون‌ها

1. American Association of Retired Persons.

2. Modern Maturity

3. AARP Bulletin

بازنشسته اسپانیایی تبار چاپ می‌شود و عنوان خوش طنین‌تر «جوانی دوم» را برای آن برگزیده‌اند.

جری فلورانس، مدیر اتحادیه بازنشستگان امریکایی، درباره تمام این تغییر و تبدیل‌ها توضیح ویژه‌ای دارد که بر آن سخت تأکید می‌ورزد: «این موضوع را باید برای همگان روشن ساخت: ۵۰ سال امروز در واقع همچون ۳۰ سال زمان‌های گذشته است.»

در چنین حال و هوایی است که حتی اصطلاح «سالمندان»<sup>۱</sup> که بتدریج جانشین اصطلاح «سالخوردگان»<sup>۲</sup> شده بود اکنون در حال ناپدید شدن از واژگان امریکایی‌ها است. بیش از ۱۵,۰۰۰ مرکز سالمندان کشور که هر روز میلیون‌ها بازنشسته را پذیرا می‌شوند، ترجیح می‌دهند که از این به بعد خود را با عنوان «مرکز تندرستی و آسایش»<sup>۳</sup> یا خیلی ساده‌تر با عنوان «مرکز گرهمایی»<sup>۴</sup> بشناسانند.

### حق کار و اشتغال برای سالمندان

اتحادیه بازنشستگان امریکایی، علاوه بر تغییرات واژگانی، به تغییرات گفتمانی هم روی آورده است تا گروه‌های جوان‌تر را هم جذب کند. در این زمینه، اتحادیه بازنشستگان که ظاهراً به‌طور کامل در زیر لوای «مصرف‌کنندگان سالمند» قرار گرفته است، در ادبیات تبلیغاتی خود یادآور می‌شود که سالمندان بالای ۵۰ سال «از درآمدهای قابل ملاحظه‌ای» برخوردارند، و در این راه تا بدانجا پیش رفته است که حتی طرح پژوهشی ویژه‌ای را برای تشخیص و شناسایی نیازهای خاص نسل «بچه‌های پس از جنگ» سفارش داده است تا در پرتو نتایج حاصل از آن بتواند رهنمودهای لازم را به بازاریاب‌های مؤسسات بزرگ تولید خدمات عرضه دارد.

در میان نوآوری‌های گوناگون اتحادیه بازنشستگان امریکایی، ابتکار دیگری هم وجود دارد که بسیاری از ناظران راه، بویژه در اروپا، شگفت‌زده کرده است: اتحادیه از «حق کار و اشتغال» بازنشسته‌ها نیز دفاع می‌کند. جری فلورانس اطمینان می‌دهد که «مردم به چنین چیزی احتیاج دارند. برای بعضی‌ها، کار کردن و شاغل بودن پس از سن رسمی بازنشستگی هم نوعی انتخاب است که دستیابی به آن باید امکان‌پذیر باشد». چنین است که هر سال، اتحادیه برای کمک به

1. Seniors

2. aged persons

3. health and wellness center

4. meeting center

جویندگان کار فهرستی انتشار می‌دهد که در آن نام مؤسسات و بنگاه‌هایی که تسهیلات بیشتری برای استخدام سالمندان در نظر می‌گیرند به اطلاع همگان رسانده می‌شود. □

## رؤیای نظام تأمین اجتماعی مشترک در اروپای واحد

پس از رأی منفی اکثریت قابل ملاحظه‌ای از فرانسوی‌ها و هلندی‌ها به قانون اساسی اتحادیه اروپایی، پرسش بزرگی در سرتاسر این اتحادیه نوپا پیش کشیده شده است که تا به حال کمتر کسی به آن فکر می‌کرد و، بنابراین، پاسخ روشنی هم برای آن وجود نداشت. تردیدی نیست که رأی منفی فرانسوی‌ها که خود از پایه‌گذاران اصلی اتحادیه اروپا بوده‌اند، بیش از آن که ماهیتی ضد اروپایی داشته باشد، خصولتی ضد دولتی داشت. دولت محافظه‌کارترین جناح‌های سیاسی جامعه فرانسو که با ائتلاف نیرومندی بیش از پنج سال است که اهرم‌های اقتصاد و سیاست‌های اجتماعی کشور را در دست دارد.

پرچمدار و سازمان‌دهندهٔ مبارزات انتخاباتی بسیار وسیع و پرتحرک بر ضد اساسنامهٔ پیشنهادی برای اتحادیه اروپایی، حزب سوسیالیست فرانسه یا، دقیق‌تر گفته باشیم، جناح ویژه‌ای از این حزب بود که در انتخابات شهرداری‌های سال گذشته اکثریت مطلق آرای رأی‌دهندگان را در سرتاسر کشور به دست آورده و با قدرت هرچه تمام‌تر خود را برای انتخابات ریاست جمهوری در ۲۰۰۷ آماده می‌ساخت. حزب سوسیالیست، از سوی دیگر، خود را مدافع اتحادیه اروپایی اعلام کرده بود و، بنابراین، از هواداران خود در سرتاسر کشور خواسته بود که به اساسنامهٔ اتحادیه اروپایی رأی مثبت بدهند.

### چند پرسش بی‌پاسخ

همه چیز ظاهراً به نفع اساسنامهٔ اتحادیه اروپا پیش می‌رفت، خاصه آنکه هر دو جناح اقتصادی - اجتماعی رقیب در کشور - ائتلاف حاکم و حزب سوسیالیست - در مورد اساسنامه اتفاق نظر داشتند و، رأی مثبت را پیشنهاد می‌کردند.

در اوج این کارزار پر جوش و خروش، ضربهٔ شدیدی بر حزب پرتحرک و امیدوار

سوسیالیست وارد آمد و وحدت نظر و سیاست پیشنهادی حزب در قبال اساسنامه اتحادیه اروپایی را متلاشی ساخت: جناح نیرومندی از حزب به رهبری لوران فابیوس، نخست وزیر سابق، انضباط حزبی را درهم شکست و، در تناقض با سیاست رسمی حزب سوسیالیست، بنای مخالفت با اساسنامه اتحادیه اروپایی را گذاشت. تردیدی نبود که این موضع گیری ناگهانی و سروصدای لوران فابیوس و یاران او در رأس حزب چندان ارتباطی با اتحادیه اروپایی و اساسنامه آن نداشت و، در واقع از تاکتیک های رقابتی درون حزبی سرچشمه می گرفت. این مسئله ای است که در اصل به زندگی سیاسی و جدال های درونی جناح های رقیب در کشور فرانسه مربوط می شود و نتایج آن در آینده آشکار خواهد شد. ولی تردیدی نیست که جناح شورشی حزب سوسیالیست با اعلام مخالفت صریح خود با اساسنامه پیشنهادی اتحادیه اروپا در حقیقت چند پرسش تاریخی را به میان کشیده است که شاید خودشان هم پاسخ روشنی برای آنها نداشته باشند. پرسش های مورد بحث این است:

- آیا اتحادیه اروپایی می تواند چیزی جز یک بازار تجاری عظیم به سبک آنگلوساکسن ها باشد؟
- آیا اساساً می توان نوعی اروپای جامعه گرا و هوادار رفاه اجتماعی همگانی به وجود آورد؟ و، در نتیجه،
- آیا می توان از «شورای اروپا» متوقع بود که سیاست مشخصی برای تأمین اشتغال و بر ضد پدیده بحران زای «جابه جایی ها»<sup>۱</sup> انتخاب کند؟

### مدل فرانسوی تأمین اجتماعی

پاسخ به چنین پرسش هایی چندان آسان نیست. علت اصلی هم تفاوت های محسوسی است که بین نظام های گوناگون تأمین اجتماعی کشورهای عمده اروپایی وجود دارد - نظام هایی که در حقیقت برآمده از نوع تحولات اجتماعی در کشورهای بزرگ اروپایی بوده اند و در طول زمان با پاره ای جرح و تعدیل ها در دیگر کشورهای اروپای غربی به کار گرفته شده اند.

۱. اصطلاح جدید «جابه جایی» (dislocalization) پس از حذف محدودیت های مرزی و گمرکی بین کشورهای عضو اتحادیه اروپایی رواج یافته و به معنای جابه جایی کارخانه ها از یک کشور به کشور دیگر به دلیل ارزانی دستمزدها و مواد اولیه و خدمات مورد نیاز در کشور میزبان است. - پدیده ای که موجب تشدید بیکاری در کشورهای مبدا شده است.

در میان این نظام‌های کم و بیش متفاوت، نظام تأمین اجتماعی کشور فرانسه که در محافل تخصصی با عنوان «مدل فرانسوی تأمین اجتماعی» نامیده می‌شود، از ویژگی‌های عمده‌ای برخوردار است که آن را از دیگر نظام‌های تأمین رایج در انگلستان یا اروپای شمالی متمایز می‌سازد. واقعیت امر این است که مدل تأمین اجتماعی فرانسوی، با آنکه در داخل با تفاوت‌هایی جزئی مورد پذیرش جناح‌های چپ و راست آن کشور قرار گرفته، در خارج از کشور با انتقادهای شدید مواجه است. بویژه در زمینه‌هایی چون نرخ بالای بیکاری جوانان، نارسایی سیاست‌های ناظر بر ادغام جمعیت‌های مهاجر، و وجود یک دستگاه دولتی فربه، که به زعم مخالفان، با دریافت مالیات‌های سنگین روزگار می‌گذراند. با این حال، فرانسوی‌ها به «مدل اجتماعی» خود می‌نازند و معتقدند که بیشتر مخالفان این نظام در حقیقت آرزوی زیستن در چنین نظامی را دارند...

### دو دیدگاه متفاوت در زمینه بهینه‌سازی تأمین اجتماعی

واقعیت این تعارض دیدگاه‌ها را می‌توان در همایش‌های «شورای اروپا» مشاهده کرد؛ زیرا در هر فرصت معین و به مناسبت تصمیم‌گیری‌های اجتماعی گوناگون، همواره دو «مدل فرانسوی» و «مدل انگلیسی» روبروی یکدیگر قرار می‌گیرند. به همین دلیل هم هست که فرانسوی‌ها تاکنون نتوانسته‌اند مدل اجتماعی خود را به دیگر کشورهای اتحادیه اروپا صادر کنند.

پرسشی که بویژه پس از رأی منفی فرانسوی‌ها به قانون اساسی اتحادیه اروپا، با جدیت بیشتری مطرح شده این است که آیا فرانسوی‌ها که تحت تأثیر دیدگاه‌های کم و بیش چپ‌مآبانه‌اند و قانون اساسی پیشنهادی را تحمیل غیرمستقیم نظام اجتماعی آنگلوساکسن‌ها می‌دانند (و به همین جهت کل قانون اساسی را مردود شناختند) قادر خواهند بود که در این مبارزه سرسختانه متحدان دیگری برای خود دست و پا کنند. متحدانی که به همان آرمان‌های اجتماعی آنها دل بستگی داشته باشند (مثلاً، آلمانی‌ها)؟

پروفسور میشل آلیتا، استاد اقتصاد در دانشگاه پاریس توضیح می‌دهد که در مورد بهینه‌سازی جامعه اروپایی دو دیدگاه در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند: «دیدگاه مبتنی بر حضور مشترک نظام‌های اجتماعی رقیب در صحنه اروپا، با این تفاهم که شورای اروپا معیارهای اساسی را تعیین کند، و دیدگاه مبتنی بر فدرالیسم، که خواهان یکپارچه کردن هدف‌های عمده تأمین اجتماعی است.»

نخستین دیدگاه بر پایهٔ این اصل استوار است که مسائل اجتماعی باید در سطح ملی و با تکیه بر یارانه‌های دولتی حل و فصل شود، چرا که تجربه نشان داده است این روش پیامدهای اجتماعی مفیدتری به بار خواهد آورد. دیدگاه دوم، برعکس، بر این نظر است که حل و فصل مسائل اجتماعی کشورهای عضو در سطح اتحادیه سودمندی‌های بیشتری دربر خواهد داشت، البته مشروط بر آن که مرجع سیاسی قدرتمندی وجود داشته باشد که هدف‌های اجتماعی مشترک در سطح ۲۵ کشور عضو را تعیین کند و مشروعیت بخشد. به‌طور خلاصه، اروپای ملیت‌ها به سبک انگلیسی، یا «اروپای قدرتمند» به سبک فرانسوی.

استدلال فرانسوی‌ها براساس «اندازه» استوار شده است: در شرایط جهانی شدن، سیاست‌های اجتماعی را نمی‌توان در سطح یک کشور خاص تعریف کرد و الزاماً باید به مقیاس یک قاره عمل کرد. بدین ترتیب، بازار کار را باید به مقیاس بازار کالاها، یعنی در سطح ۲۵ کشور عضو سازمان داد. به اعتقاد فرانسوی‌ها، در شرایطی که بازار کالاها در سطح ۲۵ کشور عضو اروپای متحد یکپارچه شده است، سیاست‌های اجتماعی را نمی‌توان در سطح یک کشور معین سازمان داده و به اجرا درآورد.

مخالفان این نظریه به بعضی واقعیت‌های موجود استناد می‌جویند و یادآور می‌شوند که کشور کوچک سوئد با فقط ۹ میلیون جمعیت، نتایج بهتری از سیاست‌های اجتماعی خود کسب می‌کند. نه اندازهٔ این کشور و نه اصل یارانه‌ها مانع از آن نشده‌اند که نرخ بیکاری در آنجا کمتر از فرانسه باشد و نظام‌های سخاوتمندانهٔ خود در زمینهٔ آموزش، بهداشت، درمان و بازنشستگی را هم، البته با بعضی اصلاحات، حفظ کند.

### دامپینگ اجتماعی

فرانسوی‌ها پاسخ می‌دهند که، بله، درست است، ولی این نظام «انگلیسی‌مآب» در حقیقت از نوعی دامپینگ اجتماعی استفاده می‌کند: بدین معنا که با عرضهٔ هزینه‌های اجتماعی بسیار کم به مؤسسات تولیدی، کارخانه‌های دیگر کشورها را به سرزمین خود جذب می‌کند و همه را در ماریج پایان‌ناپذیری به انحطاط می‌کشاند. این راه و رسم انگلیسی‌مآبانه در حقیقت مسئول اصلی پدیدهٔ جابه‌جایی کارخانه‌ها و، در نهایت امر، مسئول اصلی رواج بیکاری در فرانسه است. پاسخی که به این استدلال داده می‌شود، دست‌کم به اندازهٔ خود آن استدلال ضعیف و بی‌پایه

است: جابه‌جایی‌ها فقط ۵ درصد از اشتغال‌های نابود شده را تشکیل می‌دهند، و اختلاف هزینه‌های اجتماعی در اروپا را نمی‌توان علت اصلی بیکاری‌ها دانست. آن مقدار از امکانات اشتغال که به دلیل جابه‌جایی‌ها از بین می‌رود، در قیاس با اشتغال‌هایی که در محل نابود می‌شوند (مثلاً در اثر ورشکستگی‌ها و تجدید ساختارها) ناچیز است. و، در مورد اجتناب‌ناپذیر بودن دامپینگ هم باید گفت که این داعیه نیز با واقعیت تاریخی همخوانی ندارد: انگلیس بدجنس، دست‌کم تا امروز، به سیاست کاهش دستمزدها روی نیاورده است.

### اهمال حکومت‌های پیاپی

تمام این جر و بحث‌ها برای اثبات این مسئله است که در اروپای کنونی سطح اجتماعی قابل استناد ظاهراً همان سطح اجتماعی ملی است. فرانسوی‌ها شاید به‌طور نظری و به مقیاس مطلق حق داشته باشند، ولی واقعیت‌هایی که به هر دلیل و هر صورت در اروپای امروز وجود دارد بیشتر در جهت نظریه‌ای است که آنگلو ساکسن‌ها از آن دفاع می‌کنند. بدین معنا که واقعاً در سطح ملی است که با توجه به نهادها، سوابق تاریخی، عادت‌ها و راه و رسم‌های کار و تولید، «سطح اجتماعی» هر جامعه شکل می‌گیرد و محفوظ می‌ماند.

چنانچه این نتیجه‌گیری را بپذیریم، هرگونه شرح و وصف برای نوعی «تأمین اجتماعی اروپایی» چیزی جز امیدهای واهی برای کارگران و حقوق‌بگیران به بار نخواهد آورد و، در حقیقت، نوعی شانه خالی کردن از مسئولیت‌ها و تعهدات ملی خواهد بود. از این دیدگاه، اگر در آلمان یا فرانسه یا هر کشور دیگر عضو اتحادیه اروپا، نرخ بیکاری بالا است، مسئول امر در وهله نخست بی‌توجهی و اهمال حکومت‌های پیاپی این کشورها است و نه «اتحادیه اروپا». بسیاری از صاحب‌نظران آلمانی و فرانسوی هم با این استنباط موافق‌اند و آشکارا اعلام می‌دارند که در زمینه مسائل موجود در سطح تأمین اجتماعی، بویژه در مورد اشتغال، مسئولیت‌ها را باید در سطح ملی جستجو کرد، نه در سطح «شورای اروپا».

### پستی‌چی‌ها یا کارگران مهاجر؟

با این حال، حتی در میان نظریه‌پردازان فرانسوی هم هستند گروهی که ریشه مشکلات اجتماعی، بویژه نرخ بالای بیکاری، کسری صندوق‌های تأمین اجتماعی و آهنگ شتاب‌گیرنده

مطالبات اجتماعی را در مختصات تاریخی - اقتصادی کشور خود می‌جویند. به زعم این گروه، نظام اجتماعی فرانسه زیاده از حد «تز»های عقب‌مانده و از رده خارج مکتب اقتصادی کینز را دنبال می‌کند، و به روش‌های تولیدی «فورددگریانه» روی می‌آورد (منظور تشویق تولید صنعتی انبوه به قصد افزایش بهره‌وری است). نظام تولیدی فرانسه، به زعم منتقدان آن، نخواستہ است با «نظام جدید سرمایه‌داری موروثی» سازگار شود - نظامی که برآمده از آزادسازی مالی و جهانی شدن است و احتیاج به حرکت‌های تخریبی - آفرینشی «شومپتری» دارد که «موتور جدید رشد اقتصادی» محسوب می‌شود، ولی تأثیرات نامطلوب آن (اخراج‌ها و نابرابری‌های جدید) را باید درمان کرد. ولی به جای دست یازیدن به این تجربه‌های جدید، نظام سنت‌گرای فرانسوی هنوز هم سعی دارد که، به عنوان مثال، اعتبارات «اجتماعی» را به مصرف مزایای اجتماعی پستی‌ها برساند، نه به مصرف توسعه صنایع جدید و تحقیقات علمی، یا مادران مجرد، یا نسل دوم مهاجران. این‌گونه منتقدان نظام کنونی تأمین اجتماعی در فرانسه بر این عقیده‌اند که تنها با اصلاحات ریشه‌ای است که «مدل فرانسوی تأمین اجتماعی» می‌تواند برای دیگر کشورها هم جذاب شود و بدین ترتیب راه را برای نوعی نظام اروپایی تأمین اجتماعی بگشاید.

### «دولت همه‌کاره» در برابر امواج بیکاران

ولی آیا «مدل فرانسوی تأمین اجتماعی» واقعاً از نفس افتاده است؟ و، اگر آری، این از نفس افتادگی را با چه معیاری می‌توان سنجید؟ با رواج فزایندهٔ خشونت‌های شهری؟ با نسبت بیکاران متقاضی شغل در بعضی از محله‌ها (گاه در حد چهار از شش)؟ با نوعی تفکیک سکونت‌گاه‌ها و مراکز تجمع که بعضی از جامعه‌شناسان آن را به محله‌های یهودی‌نشین در آلمان نازی تشبیه کرده‌اند؟ با ناکامی‌های حرفه‌ای کارمندان تحصیل‌کرده در ادارات دولتی؟ با چیزی که بعضی از محققان آن را «رجحان بیکاری» نامیده‌اند؟ با هزار و یک نوع سد و بند در جامعه‌ای بدبین که به فکر آیندهٔ کودکان خود نیست؟ با ناتوانی برگزیدگان اقتصادی و سیاسی کشور در متحقق ساختن تحولات جدی و اجتناب‌ناپذیر در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی؟

واقعیت این است که مدل اجتماعی فرانسوی دارای ابعاد چندگانه‌ای است که همهٔ آنها به نوعی با شرایط «اروپای واحد» ناسازگار به نظر می‌رسند. این مدل در حقیقت ترکیب فشرده‌ای است از آرمان جمهوریت و اعتلای خدمات اجتماعی. تاروپود این مدل ساخته شده است از



اعتقاد راسخ به دولت قدر قدرت و «ماهواره‌ها»یی که در اطراف آن می‌چرخند (تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری که توسط سازمان‌های صنفی کارفرمایان و کارگران اداره می‌شوند)؛ یک نوع روابط اجتماعی خاص که مختصات آن عبارت است از سازمان‌های سندیکایی بزرگ و پر قدرت در صنایع و خدمات دولتی، برهوت سندیکایی تقریباً مطلق در صنایع متوسط و کوچک، و یک فرهنگ ریشه‌دار اعتراض. به عبارت دیگر، مدل اجتماعی فرانسوی را می‌توان چنین خلاصه کرد: حمایت اجتماعی گسترده، حق دستیابی به کار مناسب، و نقش بسیار مهم دولت در تمام این عرصه‌ها.

ضربه‌های نفتی شدید دهه ۱۹۷۰، گذشتن آهنگ رشد اقتصادی و افزایش مقاومت‌ناپذیر نوعی بیکاری انبوه، بتدریج ماشین رفاه اجتماعی را به سسکه انداختند. حاصل این رویدادها عبارت بود از به شماره افتادن نفس نظام آموزشی جمهوری، و ناکامی ادغام اجتماعی به سبک فرانسوی؛ بالا رفتن هزینه حمایت‌های اجتماعی که، به نوبه خود، فشارهای شدیدی بر استخدام‌ها وارد می‌ساخت؛ ژرف‌تر شدن نابرابری‌ها و... کوتاه سخن آنکه آسانسور اجتماعی از کارافتاده بود! نظام آموزشی رایگان و اجباری یکی از مهم‌ترین حامل‌های تحولات اجتماعی در فرانسه بود. همین نظام اکنون مأموریت اجتماعی خود را آن‌طور که باید انجام نمی‌دهد. از دهه ۱۹۹۰ به این سو، ۷ درصد از دانش‌آموزان مدارس - در حدود ۱۰۰,۰۰۰ نفر - هر ساله بدون دریافت دیپلم یا مهارت‌های معین از مدارس خارج می‌شوند. از سوی دیگر، خطر بیکاری یا مشاغل ناپایدار در وهله نخست افرادی را تهدید می‌کند که از سطح تحصیلات پایین‌تری برخوردار باشند.

براساس آخرین آمار منتشر شده از سوی «مرکز ملی آمار» در فرانسه (۲۰۰۴ - ۲۰۰۵) بیش از یک سوم از جوانانی که از چهار سال پیش تاکنون از مدارس خارج شده‌اند (با مدرک دوره تحصیلات اجباری ده‌ساله، یا بدون هرگونه گواهینامه) در جستجوی کار هستند. مدت بیکاری نیز مانند سطح بیکاری نسبت مستقیم دارد با سطح مهارت و نوع آموزش‌هایی که متقاضیان کار گذرانده‌اند. از سوی دیگر، نظام «آموزش‌های حرفه‌ای پیوسته» که در سال ۱۹۷۱ پایه‌گذاری شد و همچنان ادامه دارد، نابرابری‌های دستیابی به آموزش‌های حرفه‌ای آغازین را تشدید می‌کند و در درجه اول کارگران و کارمندان شاغل را تحت فشار قرار می‌دهد.

موضوع دیگری که پدیده بیکاری جوانان را پایان‌ناپذیر کرده، طولانی‌تر شدن دوره متوسط

تحصیلات است، به اضافه این مسئله که بسیاری از جوانان زیر ۳۰ سال در طی دهه‌های گذشته استخدام در دستگاه‌های دولتی و امنیت شغلی (نسبی) آن را به کار در بخش خصوصی ترجیح داده‌اند و می‌دهند. بویژه، آن که گروهی از بنگاه‌ها و مؤسسات تولیدی و خدماتی بخش خصوصی که برای فرار از مقررات و ضوابط خشک و انعطاف‌ناپذیر قانون کار، سعی می‌کنند این قانون را دور بزنند و به استخدام‌های قراردادی کوتاه‌مدت روی آورند، کشتی در جوانان جویای شغل به وجود نمی‌آورند.

### تأمین اجتماعی پر هزینه و کم‌درآمد

چنین است که توانایی و قدرت «دولت همه‌کاره» و توزیع دلبخواه نیروی انسانی آماده به کار بتدریج کاهش می‌یابد. حالا دیگر، این تنها نظام آموزشی، یا نظام تأمین اجتماعی، یا نظام بهداشت و درمان نیست که به بحران افتاده است. این کل دولت قدرقدرت است که بتدریج تحلیل می‌رود و با نگرانی در می‌یابد که خیلی بیشتر از توانایی‌های واقعی‌اش خود را درگیر کرده است. در حقیقت، از سال‌های دهه ۱۹۸۰ بود که در اروپا (بویژه در فرانسه و آلمان و انگلستان) احزاب سوسیالیست که همواره یکی از جناح‌های شریک در قدرت حاکم را تشکیل می‌دادند، به این نتیجه رسیدند که اسطوره «دولت خداگونه» را باید کنار بگذارند و خواه‌وناخواه به اقتصاد بازار روی بیاورند. علت هم روشن بود، زیرا در هر دوره رکود اقتصادی و افزایش بیکاری، یک رشته علت‌های معین، پیامدهای مشابهی به بار می‌آورند. درآمدهای دولتی حاصل از مالیات‌ها و برداشت‌های به عمل آمده از حقوق‌ها و دستمزدهای انبوه شاغلان، به سبب کاهش نرخ اشتغال افت پیدا می‌کنند، و سطح هزینه‌های دولت، برعکس، اوج می‌گیرد. و، بویژه هزینه‌های ناشی از تأمین اجتماعی و بیمه‌های بیکاری با کسر بودجه‌های عظیم روبه‌رو می‌شوند.

به دلیل همین عوامل کلاسیک است که، به عنوان نمونه، در کشور پیشرفته‌ای مانند فرانسه بیمه‌های درمانی (با ۱۳ میلیارد یورو کسر بودجه در ۲۰۰۴) از ده سال پیش به این طرف از لحاظ ساختار مالی معیوب شمرده می‌شود و با مشکلات روزافزونی دست و پنجه نرم می‌کند. در طول دو دهه گذشته، طرح‌ها و برنامه‌های گوناگونی برای پر کردن حفره‌های روزافزون بیمه‌های درمانی و بیمه‌های بیکاری به مرحله اجرا درآمده‌اند و بارها از بیماران و از بیکاران

خواسته شده است که همکاری نشان دهند، از بعضی مطالبات خود دست بردارند، کاستی‌های مستمری بیکاری را بپذیرند و حقوق قانونی خود را نادیده بگیرند. ولی در تمام این مدت، مقامات رسمی هرگز نپذیرفته‌اند که، توصیه‌های گروهی از اقتصاددانان را بپذیرند و مستمری بیکاری را در سطحی بالاتر ولی به مدت کمتر پردازند تا بیکاران به این فکر بیفتند که فعلاً نه‌تر به جستجوی کار پردازند و در انتخاب شغل تابع اصل «همه یا هیچ» نباشند.

### راه‌حل‌های مرحله‌ای یا آشفتگی‌های ویرانگر؟

در طول دو دهه گذشته، بازیگران اجتماعی، و در درجه اول سازمان‌های سندیکایی کارگران و کارفرمایان، با آنکه صدها جلسه و همایش برپا کرده‌اند و ساعت‌های متمادی به گفتگو نشسته‌اند، در عمل نتوانسته‌اند با یکدیگر به توافق برسند و اصلاحات مؤثری را پایه‌ریزی کنند که هم مورد قبول اعضای خودشان باشد و هم مورد قبول افکار عمومی.

در بسیاری از کشورهای اروپایی به راه‌حلی مشترک رسیده‌اند، مانند «پیمان‌نامه اشتغال» که از سوی دولت (ضمن مشورت و همفکری با سازمان‌های اجتماعی و صنفی و حرفه‌ای) تهیه و تدوین می‌شود و به مرحله اجرا در می‌آید. ولی فرانسه حالت استثنایی خود را هنوز هم حفظ کرده است و حاضر نیست در این راه گام بردارد. چنین به نظر می‌رسد که در کشوری مانند فرانسه، نوسازی نهادهای اجتماعی از طریق مذاکره‌های جمعی باب طبع مسئولان دولتی و غیردولتی حاصل نمی‌شود و اصلاح و دگرگونی ساختارها و روش‌های مرسوم همواره باید از طریق انقلاب‌های ویرانگر و پرسروصدا صورت گیرد. □